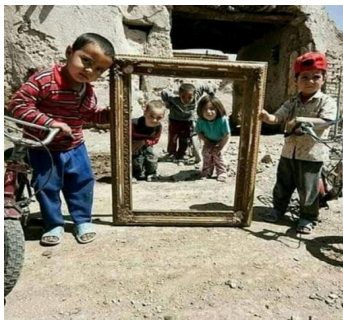




مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : شانزدهم

نوامبر 2025 میلادی مطابق عقرب 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

1. درنگی بر درگیری ارتجاعی گروه ای طالبان و ارتش پاکستان
2. منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است
3. تغییر امیر قندهار در دستور کار ISI و چشم انداز یک جنگ سریع میان پاکستان و طالبان
4. بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
5. فاشیسم جزئی جداناپذیر از سرمایه داری
6. هیجان دردعوی ظاهری طالبان و پاکستان
7. کمون پاریس و دیکتاتوری پرولتاریا
8. اشک مادر میهن شعر از محترم تیمور
9. زنده یاد پردل
10. اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
11. سلطه رسانه ای شورای نظار و وارونگی روایت ها در چهار دهه گذشته
12. درپشت قوانین ظالمانه سرمایه داری ...
13. مارکس یک بار به جنی گفتم
14. بحران روش در نقد فکری از جدل شخصی تا امکان گفتگوی علمی
15. قطع اینترنت توسط طالبان
16. هغو افغانانو ته وایم کوم چي ډیر عمر یې په پکستان کې تیر کړی
17. آمریکا او پاکستان دواړه هغه هیوادونه دي چي هم د تی-رور د ډلو جوړونکي او روزونکي دي او هم د تی-رور په ضد د جگړې چينې وهي.
18. کوره ش شعر از دوکتور گداز
19. آرزو شعر از زنده یاد داوود سرمد
20. بی طرفی تو هم ایستادن در میانه
21. از کتاب گزیده هایی از رزا لوکزامبورگ
22. ایالات متحده بی صدا پاکستان و اسرائیل را به سوی یکدیگر سوق می دهد
23. جستجو در متن
24. بازی شیطان جلد اول (نبرد علیه ناصر و مصدق اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر)



پاکستان:

پاکستان از بدو تاسیس (1947) دولتی بورژوا - نظامی و وابسته به امپریالیسم غرب بوده است. ساختار سیاسی آن عمدتاً در دست ارتش، سرمایه داران بزرگ، زمینداران و نهادهای مذهبی وابسته به ارتش قرار دارد.

ارتش پاکستان در دهه‌های گذشته همواره از طالبان و گروه‌های مشابه برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیکی در افغانستان استفاده کرده است، اما اکنون این ابزار به تهدیدی علیه خود تبدیل شده است.

2. تضادهای بنیادی پشت درگیری ها

تمام درگیری های پاکستان مخصوصاً درگیری اخیر میان طالبان و پاکستان نه از اختلافات مذهبی، بلکه از تضاد منافع طبقاتی، ملی و امپریالیستی سرچشمه می‌گیرد.

الف) تضاد «وابستگی و خودمختاری»

طالبان در آغاز حاکمیت‌شان تا حد زیادی به پاکستان وابسته بودند، اما پس از استقرار قدرت در کابل، در پی کسب استقلال بیشتر از اسلام‌آباد برآمدند. از نظر افراد ژرف نگر، این نشان‌دهنده تلاش یک بورژوازی بومی نیمه‌مستقل برای رهایی نسبی از سلطه‌ی بورژوازی وابسته منطقه‌ای است.

ب) تضاد در مرزها (خط دیورند)

1

درنگی بر درگیری ارتجاعی گروه ای طالبان و ارتش پاکستان

1. زمینه تاریخی و ماهیت نیروهای درگیر

طالبان:

گروه طالبان یک جنبش اسلام گرای بنیادگراست که به فرمایش امپریالیسم آمریکا در پستو خانه های آی اس آی پاکستان ساخته شد. بار اول در سال 1996 میلادی از طریق سپین بولدک قندهار همراه با نظامیان پاکستانی تحت رهبری نصرالله بابر به افغانستان انتقال داده شدند. و برای بار دوم طی یک سازش و معامله ننگین و جنایتکارانه در قطر بین دولت آمریکا و طالبان بخاطر نصب شان به ارگ، پس از فروپاشی دولت دست نشانده امپریالیسم آمریکا، جمهوری اسلامی افغانستان (2021) با حمایت ضمنی برخی بخش‌های نظامی پاکستان قدرت را در کابل (به تاریخ 15 آگوست 2021 تسلیم شدند.) به دست گرفت.

اما این گروه خصلت طبقاتی بورژوازی-فئودالی دارد؛ نماینده منافع قبایل، روحانیت سنتی و مالکین بزرگ است. طالبان با شعار «شریعت اسلامی» بر طبقات زحمتکش — دهقانان، کارگران و زنان — سلطه‌ی ایدئولوژیک و فیزیکی اعمال می‌کند.



تلفات غیرنظامیان افغان حداقل ۲۹ کشته و بیش از ۱۲۰ زخمی برآورد شده است.

بیش از ۳۵۰ غیرنظامی در مجموع دو سوی مرز زخمی شده‌اند.

تخریب ده‌ها خانه، بازار و زیرساخت غیرنظامی در ولایت قندهار و چمن پاکستان گزارش شده است.

از دیدگاه ما، این ارقام نشانگر جنگ طبقاتی تحمیل‌شده از بالا بر توده‌هاست:

هیچ یک از این تلفات در خدمت منافع دهقانان و کارگران نیست.

قربانیان اصلی، زحمتکشان مرزی، رانندگان، زنان و کودکان‌اند که هیچ نقشی در سیاست‌های بورژوایی طالبان و ارتش پاکستان ندارند.

جنگ، ابزاری است برای انحراف ذهن توده‌ها از فقر، بیکاری و بحران اقتصادی شدید در هر دو کشور.

4. نقش امپریالیسم و سرمایه جهانی

در تحلیل اندیشه پشیمانی قرن، هیچ درگیری در منطقه‌ای چون افغانستان جدا از زمینه امپریالیستی نیست.

*. پاکستان در جایگاه دولت نیابتی (proxy state) در چارچوب سیاست‌های چین و تا حدی آمریکا، می‌کوشد مسیر اقتصادی «کریدور چین-پاکستان (CPEC)» را امن نگاه دارد.

مسئله‌ی «خط دیورند» — مرز استعماری میان افغانستان و پاکستان — همواره عامل اصلی تنش بوده است.

از دیدگاه تاریخی انسانی، این خط نتیجه تقسیمات امپریالیستی انگلیس است که اقوام پشتون را دو نیم کرد تا منطقه در ضعف دائمی بماند.

درگیری اخیر ادامه همان سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» است که امپریالیسم در منطقه کاشته است.

ج) تضادهای امپریالیستی و رقابت منطقه‌ای

پاکستان وابسته به چین و عربستان است، در حالی که طالبان اکنون به سمت چین و روسیه متمایل شده‌اند. واز همکاری مستقیم با آمریکا پرهیز میکنند، اما از نفوذ ایدئولوژیک عربستان نیز می‌گیرند.

از این رو، جنگ کنونی در سطحی عمیق‌تر بخشی از رقابت امپریالیستی میان چین، روسیه و غرب در آسیای مرکزی است — و طالبان و پاکستان هر دو ابزارهای محلی این رقابت جهانی هستند.

3. تحلیل تلفات و خسارات از دید طبقاتی

براساس گزارش‌های بین‌المللی تا اواسط اکتبر ۲۰۲۵: حدود ۲۰۰ تا ۲۳۰ نظامی پاکستانی و بین ۴۰ تا ۵۰ نیروی طالبان کشته شده‌اند.



7. نتیجه‌گیری:

از دیدگاه ما: جنگ طالبان و پاکستان در اوایل اکتبر ۲۰۲۵، جنگی عادلانه یا رهایی‌بخش نیست، بلکه جنگی ارتجاعی و درون‌طبقاتی است — میان دو قدرت بورژوایی که هر دو در خدمت سرمایه‌داری جهانی و ارتجاع مذهبی‌اند.

این جنگ:

آگاهی طبقاتی توده‌ها را منحرف می‌کند؛
بر استثمار دهقانان و کارگران می‌افزاید؛
و تضاد اصلی جامعه را — یعنی تضاد کار و سرمایه را — پنهان می‌سازد.

بنابراین، موضع کارگران و دهقانان در قبال چنین جنگی، نه حمایت از یکی از طرف‌ها، بلکه:

1. افشای ماهیت طبقاتی و امپریالیستی هر دو طرف،
2. دفاع از مردم غیرنظامی،
3. تلاش برای ایجاد جبهه متحد ضدجنگ و ضدامپریالیستی در سطح منطقه است.

با حرمت

گروه مطالعاتی اخگر .

۱۷ اکتبر ۲۰۲۵

.**

طالبان در پی کسب مشروعیت بین‌المللی و بهره برداری از معادن و منابع افغانستان با اتکا به سرمایه چین، روسیه و ایران‌اند.

***. بنابراین، این جنگ در اصل نزاعی میان دو بخش از بورژوازی وابسته به امپریالیسم‌های رقیب است، نه جنگی برای استقلال یا عدالت اجتماعی.

5. ارزیابی ایدئولوژیک

هر دو طرف درگیری حامل ایدئولوژی ارتجاعی‌اند: ما معتقدیم که، این جنگ را باید نزاع میان دو نیروی بورژوایی ضد انقلابی دانست که هر دو در خدمت حفظ وضع موجود طبقاتی‌اند.

6. پیامدهای اجتماعی و طبقاتی

- نظامی‌سازی بیشتر جامعه‌های فقیر: هر دو دولت بودجه نظامی را افزایش داده و فقر را عمیق‌تر می‌کنند. - سرکوب بیشتر نیروهای مترقی و چپ‌گرا: در فضای جنگ، هر صدای مترقی به نام «خیانت» یا «بی‌دینی» خاموش می‌شود.

- آوارگی و بی‌خانمانی هزاران خانواده مرزی: توده‌ها دوباره قربانی سیاست‌های طبقاتی بالا می‌شوند.

- تقویت ملیتاریسم منطقه‌ای: درگیری طالبان و پاکستان ممکن است بهانه‌ای برای مداخله بیشتر قدرت‌های بزرگ گردد.



2

منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است!

کمون های اشتراکی اولیه

قسمت پنجم

نویسنده: نعیم سلیمی



آنها به دشواری می توان تفاوت های ثروتمندی و یا
تدفین های تجملی را مشاهده نمود.

البته که نمی توان جزئیات دقیق را پیرامون اینکه جوامع
شکارچیان ماقبل تاریخ ارائه نمود. اما مطالعات مردم
شناسی تجمعات موجود شکارچیان گردآورنده در جهان
مانند جمعیت Kung ها در صحرای کالاهاری یک دید
اجمالی کلی را در این مورد برای ما ترسیم می نماید:

«مردم [کونگ] دارای رهبران و یا ریاست کنندگان نمی
باشند... کسی به کسی دستور نمی دهد و کسی هم از کسی
دستور نمی گیرد... مشارکت به گونه عمیقی در میان
ارزش های [اجتماعی این] مردم علوفه خوار گسترده
شده؛ همانگونه که اصل عقلانیت منفعت طلبی جایگاه
مرکزی را در اخلاق سرمایه داری تشکیل می دهد.»
(R Leaky، ساخت نوع انسان (1981، BCA))
صفحه 107).

چشم اندازی را که در فوق از آن یاد آوری نمودیم در
تمامی اجتماعات شکارچیان گردآورنده در سراسر جهان
مصادق پیدا می نماید و کاملاً با شواهد بدست آمده از
مناطق متعلق به سنگ قدیم مطابقت دارد.

یک نکته قابل یادآوری این است که مساوات و برابری
ماقبل تاریخی کاملاً یک پدیده ی فرهنگی و یا اخلاقی
نبوده است. این مساوات از آنجا می آمد که در آن زمان

باستان شناسان مدارک اندکی را مبنی بر عدم مساوات
میان انسانها تا قبل از دوره ی نوسنگی و یا سنگ جدید
دریافت نموده اند که اندکی پایین تر از 12000 سال قبل
آغاز گردید. شواهد بدست آمده از محلات سنگ قدیم در
تمامی نقاط جهان تصویری از تجمعات گروه های کوچک
اکثراً سیار و در حرکت را متکی بر شکار، ماهیگیری و
علف خواری برای بقای زندگی ترسیم می نماید که در



چگونگی نحوه زیست زندگی اشتراکی که او آن را در سرزمین وسیع صحرایی استرالیا به آن اشاره نمود بیشتر نتیجه ی کمبود و فقدان ناشی از یک مرحله ی نسبتاً پایین انکشاف نیروهای تولیدی و سطح پایین کنترل انسان بر محیط زیست طبیعی بوده است. در حالی که دیگر تجمعات شکارچیان گردآورنده در مناطق دیگری با چنین شرایط دشوار روبرو نبودند. این بود بطور فشرده اصولی که می توان بر مبنای آن طرز معیشت و زیست کمون های اولیه را در دوران سنگ قدیم و یا به عبارت دیگر پارینه سنگی ترسیم نمود.

جایگاه زنان در کمون های اولیه اشتراکی

خصوصیت دیگر چشم انداز مساوات و برابری در اجتماعات پارینه سنگی ؛ تساوی موقف زن در جامعه می باشد.

فریدریش انگلس دانشمند قرن نوزدهم آلمانی این مطلب را در اثرش زیر نام « منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت چنین می آورد:

«یکی از تصورات نادرست و غیر منطقی ناشی از روشنگری قرن هژدهم این است که در آغاز [ایجاد] جامعه زن برده مرد بود. در میان تمامی [دوره های] پائینی و اوسط توحش و بربریت و همچنان تا حد معینی مرحله علیای این دوره ها؛ نه تنها اینکه زنان آزاد بوده؛ بلکه از یک موقف بلند و محترمی برخوردار بوده اند.» (انگلس، منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، Wellered Books 2020، صفحه 29).

از مالکیت خصوصی در فراسوی سامان آلات و دیگر اسباب فردی که انسان ها مورد استفاده قرار می دادند خبری نبود. این گروه هاو تجمعات شکارچیان گردآورنده ی موفق و ماهر بودند. ولی زندگی آنها از یک روز تا روز دیگری و یا از یک سال تا سال دیگری بدون تجمع ارزش اضافی قابل ملاحظه سپری می شد. به همین ترتیب در میان آنها مفاهیمی چون مالکیت زمین و یا میراث وجود خارجی نداشت. این موضوع را میتوان با وضاحت بیشتری در طرز رفتار و زندگی مردم بومی صحرا نشین مشاهده نمود که به پیمانانه وسیعی فرهنگ متداوم را در روی زمین تشکیل داده که گذشته آن برای 5000 (پنجاه هزار سال) متداول بوده است. در سال های دهه 1960 انسان شناسی بنام Richard Gould مدت زمانی را در میان شکارچیان گردآورنده در مراکز سرزمین وسیع استرالیا سپری نمود. او مشاهده نمود که تمامی غذا های جمع آوری شده به اردوگاه آورده شده و کاملاً میان اعضای اردوگاه "با دقت تام تقسیم و به شراکت گذاشته می شد؛ حتی به اندازه یک چلباسه کوچک." (S Mithen, After the Ice, Phoenix, 2004, pg323).

بنابر کندن کاری های پوشش های سخره ای؛ انسان شناس نامبرده فرضیه ای را مطرح نمود که باشندگان این منطقه از آوان بدست آوردن این جغرافیا توسط انسانهای هوموساپینس یا انسان امروزی به همین شیوه و طرز زندگی که در فوق توضیح گردید؛ ادامه می دادند.

آنچه را که در راستای مشاهدات Richard Gould در حاشیه این بحث لازم به یادآوری میدانم این است که



عجیبی دارد اینکه؛ انحصار مردان در مورد شکار و تسلیحات در همه جا برای مردان موقف توانمند را نسبت به زنان تفویض نموده است؛ بدین معنی که زنان در هر جایی در چنین موقعیتی قرار داده شده اند که نقش آنان می تواند صرفاً به وسایلی در استراتژی مردان کاهش داده شود:

<http://cdarmangeat.blogspot.com/.../une-nouvelle-version>

نکته جالب دیگر در استدلال مضحک بالا این است که با دست و پا زدن متکی به پژوهش به اصطلاح مدرن برای تصحیح دیدگاه انگلس؛ چنین دانشمندان دانشگاهی سعی می نمایند تا همان تصور باطلی را که انگلس یک قرن قبل بنیادش را واژگون نمود؛ دوباره سرهم بندی نمایند.

نخستین فرضیه Darmangeat این است که شکار و تسلیحات همیشه در انحصار مردان بوده است. برای اینکه این تصور معتبر باشد؛ باید چنین ادعایی جنبه تطبیقی همگانی داشته باشد و به همین گونه در همه جا و همیشه بدون هیچگونه استثنایی موجودیت پیدا نماید. ولی چنین چیزی ممکن نیست؛ برای اینکه با تازه ترین پژوهش های نوین در تضاد واقع می گردد. **بطور مثال** بنابر تحقیقاتی که از جاتب نشریه «ساینس به پیش می رود» در مورد باشندگان بومی «آگتا» جزایر لوزون در فیلیپین منتشر گردیده؛ خاطرنشان می گردد که زن ها از شهرت بسزایی برای شکار با تسلیحات برخوردارند.

انگلس بر مبنای مطالعات زمانی که خود وی در آن زیست می نمود و بطور مشخص تحقیقات لونیس هنری مورگان مردم شناس و جامعه شناس آمریکایی (1818-1881) در مورد مطالعات اجتماعات ایرویکوی ها چشم انداز انقلابی ای را به میان آورد که حسب آن استبداد بر علیه زنان تخمیناً یک انکشاف تازه در راستای تاریخ انسانی می باشد. مطالعات انگلس به ایرویکوی ها خلاصه نگردیده؛ بلکه او دایره تحقیقاتش را بر باشندگان آتنی و روم باستان و همچنان آلمانی ها وسعت داد. او چنین استدلال نمود که "شکست تاریخی جنس مونث" بر بنیاد دلایل اقتصادی؛ بطور اخص آن زمینداری و گله واری و انباشت آن بدست مردان وضاحت پیدا می نماید. بنا نتیجه که انگلس به آن دست می یابد این است که هرگاه استبداد علیه زنان آغازی داشته؛ بنابراین انجامی خواهد داشت. بناً باید این استبداد خاتمه یابد.

جالب این است که این دیدگاه علمی و انقلابی انگلسی نه تنها از جانب مدافعان سیستم موجود مسلط جهانی سرمایه داری نادیده گرفته می شود؛ بلکه حتی برخی از تنورسین های فیمینیست نیز به این باورند که تفسیر دیدگاه انسان شناسی انگلسی جوامع اولیه اشتراکی گویا چیزی به جز یک «افسانه راحت بخش تخیلی» نیست. در سالیان اخیر برخی از مارکسیست های خود خوانده نیز به این کاروان رد و بد گفتن به تنوری انقلابی انگلس پیوسته اند. یکی ازین قافله برداران پروفیسور Christophe Darmangeat دانشگاه پاریس می باشد. او استدلال



Bushman (دانشگاه نیراسکا- لینکلن، نشریه ی فاکولته ی انسان شناسی ، ماه می 1997):

<https://digitalcommons.unl.edu/anthropologyfacpub/4>

مساله حیاتی و مهم در جوامعی نظیر کونگ ها این است که تفاوت های ناشی از تقسیم کار در مراحل اولیه آن نمی تواند ثبوتی را برای استبداد و یا بهره کشی زنان توسط بخش دیگری از جامعه ارائه نماید. تمامی مدارک و شواهد موجود درین زمینه حکایت معکوسی را در اختیار ما قرار میدهد.

انسان شناسی بنام پاتریشیا درپرکه از وی قبلا نام بردیم در اشاره به اهالی بومی کونگ ها چنین می نویسد:

«زنان و مردان گروه عای علوفه چین (foraging) همه [در رفتار با یکدیگر از مساوات برخوردار اند. آنها در گروه های مختلط جنسیتی در نشست های اردوگاهی دیده می شوند؛ هرچند که کار آنها به گونه هم جنسیتی صورت می گیرد. زنان برای مردان متفاوت به نظر نمی رسند. آنها در دستجات کوچکی بدون نقش های رهبری انکشافی پیشرفته زندگی می نمایند. آنها به اتفاق آرا تصمیم می گیرند که در آن زنان یکجا با مردان شرکت می کنند.» (بازهم همانجا...).

آنچه را که درپر به آن اشاره می کند؛ به دشواری می تواند وضاحت دهد این که زنان وسایل اند و چون وسیله ای مورد استفاده قرار می گیرند.

کشف و پیدایش دنده های چرخي در مقبره ی یک زن جوان درسلسله کوه ها آند Andes در حدود 7000 سال قبل از میلاد و تصویرهایی از زنان با نیزه ها در اولین نقاشی های مغاره ای در برزاهوم در منطقه سرینگارهند در حدود 6000 قبل از میلاد، ادعای سلطه و انحصار مردان را برای شکار بیشتر به چالش می کشد:

<http://doie.org/10.1093/acrefore/9780190854584.013.105>

"شکارچیان آمریکایی اولیه"، ساینس به پیش می رود " ،
no. 45,6 (نوامبر 2020) : Has et al ، eabd0310
تاریخ مردم هندوستان، جلد اول (Tulika, 2015)، صفحه
66 آی حبیب Habib I

جای شک و تردیدی نیست که میان زنان و مردان تفاوت های طبیعی و جنسیتی ویکنوعی تقسیم کار در تمامی جوامع وجود داشته است. زنان ولادت نموده و اطفال را پرورش می دهند.

بنابر وابستگی ها بر منابع محیط زیستی اجتماعات انسانی برخی اوقات مردان به ماموریت شکار می پردازند و زنان توجه خود را با حمل اطفال با خود برای جمع آوری منابع نزدیکتر به خانه و کاشانه مبذول می دارند. بطور مثال چنین تقسیم کاری که از آن یاد آوری گردید در میان باشندگان بومی کونگ ها که در فوق در باره آنها بحث نمودیم ، مشاهده می گردد:

پاتریشیا درپر ، نقش زمینه های سازمانی [تاسیساتی]، تکاملی و جمعیتی جنسیت: مطالعه نمونه وار باشندگان Kung



به این ترتیب می بینیم که داشتن تسلیحات و یا توانمندی بیشتر لزوماً به خشونت علیه زنان منتج نمی گردد.

یکی از تحقیقات و مطالعات انجام شده در سال 1989 نشان می دهد که مردمان عنعنوی ، کوچی و یا نیمه کوچی اهالی بومی شکارچیان گردآورنده در جنوب آفریق بنام سان (San) « یکی از تنها شش اجتماعی در جهان بوده که تقریباً در آن خشونت خانوادگی شنیده نشده است. » (A Moller ، تغییر حقوق زنان مردمان سان آفریقا:

<https://www.unearthwomen.com/.../the-changing-...-women>

تصور اینکه مردان آماده کنندگان و تهیه کنندگان مسلط کفالت روزگار بوده و زنان خاتم های مطیع خانواده می باشند؛ یک کانسپت کاملاً نادرست و غلط طبقاتی غیر علمی است. چنین دیدگاهی کاملاً مبتنی بر تحجر فکری استوار بوده و هیچ ربطی با تحقیقات علمی ندارد. و چنین کانسپتی از جانب دیگر برخاسته از یک تعصب فکری جوامع طبقاتی کنونی ست که در گذشته های دور زندگی انسانی وجود خارجی نداشته است . و کسانی که مبتلا به چنین دیدگاه تعصبی اند؛ باید نتایج و عواقب برخاسته از آن را نیز برای رد و انکار جامعه انسانی مبتنی بر مساوات میان زنان و مردان و موجودیت دانی جامعه طبقاتی برای حال و بطور همیشه بپذیرند.

پایان قسمت پنجم

برای خوانش قسمت های اول، دوم ، سوم و چهارم ؛ به شماره های 12 ، 13 ، 14 و 15 جریده مسیر مراجعه نماید .

جالب اینجاست که در بسیاری از موارد زنان 80 درصد نیاز روزانه نباتات برای خوراکه توسط زنان جمع آوری می شوند. « برعکس شکارچیان مرد زنان علوفه چین تقسیمات نهایی غذا و خوراکه جمع آوری شده را کنترل می نمایند. »:

<https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190854584.013.105>

انسان شناس دیگری بنام chris Knight چنین استدلال می نماید که در بسیاری از جوامع شکارچیان گردآورنده «هیچگاهی مرد جوانی از حقوق کامل و دایمی مقابیتی جنسی با زنی که او وی را بطور منظم دیدن [ملاقات] بعمل می آورد برخوردار نمی گردد. در عوض او [مرد جوان] بطور دوامدار با تسلیم نمودن گوشت شکار شده خود برای تقسیمات به مادر زن [خوشو] جهت خوشنودی خوشوی خود از وی اجازه دیدار را بدست می آورد. »:

س کنایت C Knight ، آیا اشتراکیت ما را انسان می سازد؟

<https://brooklynrail.org/.../Didcommunism-make-us-human>

حالا سوالی مطرح می گردد اینکه با در نظر داشت تنوری تفوق طلبی ذاتی و طبیعی که غالباً مردان را گرداننده و کنترل کننده امور نسبت به زنان می دانند ؛ در نمونه مثال فوق الذکر چه کسی ، چه کسی را کنترل می نماید؛ مردان و یا زنان؟



3

تغییر امیر قندهار در دستور کار ISI و چشم‌انداز یک جنگ سریع میان پاکستان و طالبان

ایران نیز با نگهداشتن دروازه‌های تجاری چابهار بر روی طالبان و همراهی با سیاست فشار بر طالبان از طریق اخراج گسترده مهاجران افغان، عملاً در حال همسویی تاکتیکی با فشارهای پاکستان است؛ فارغ از اختلافات عمیق تاریخی میان دو طرف.

2- این مجموعه رفتارها، نشانه‌های یک اجماع ضمنی و پراگماتیک برای آغاز یک جنگ سریع و تعیین‌کننده را پررنگ‌تر می‌سازد.

3. چرا پاکستان در تغییر رهبری طالبان تاخیر کرده است؟ اگرچه نشانه‌های آمادگی برای عملیات نظامی یا فشارهای شدید امنیتی دیده می‌شود، اما تاخیر در تصمیم‌گیری نهایی پاکستان چند دلیل دارد:

عامل نخست: خلا آلترناتیو.

هیچ نیروی منسجم، ملی و صاحب پایگاه اجتماعی که بتواند پس‌طالبان را مدیریت کند، در میدان وجود ندارد.

مجاهدین سابق مشروعیت و پایگاه قومی خود را به‌دلیل فساد و فرسودگی از دست داده‌اند.

جنبش‌های مدنی و زنان معترض، علی‌رغم مقاومت و نقش تاریخی‌شان، تحت فشارهای شدید داخلی و خارجی پراکنده شده‌اند و فرصت سازمان‌یابی استراتژیک نیافته‌اند. بخشی از نیروهای معتبر این جنبش‌ها نیز درگیر مسائل جزئی و روزمره‌اند، نه پروژه‌سازی سیاسی.

عامل دوم: نیاز به انتقال نرم قدرت در درون طالبان

اگر طالبان یک‌شبه سقوط کنند، خلأ قدرت می‌تواند افغانستان را وارد آشوب گسترده مشابه ۱۹۹۲ کند؛ وضعیتی که پاکستان آن را تهدیدی مستقیم علیه مرزهای خود می‌داند.

از این‌رو، جایگزینی امیر قندهار باید به‌گونه‌ای انجام شود که ساختار طالبان از هم نپاشد، بلکه تنها سر رهبری آن تنظیم شود.

پس از شکست کامل روند مذاکرات صلح استانبول و بی‌اثر شدن دو میاتجی اصلی این گفت‌وگوها، معادله امنیتی افغانستان و پاکستان وارد مرحله‌ای تازه شده است. در پاکستان، نهادهای نظامی-استخباراتی به‌وضوح در تلاش‌اند تا افکار عمومی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را برای مواجهه‌ای مستقیم با تهدید طالبان آماده کنند؛ تهدیدی که در گفتمان امنیتی اسلام‌آباد به «سر مار در قندهار» تشبیه می‌شود. این تغییر فضا نشانگر آن است که پاکستان از سیاست مهار غیرمستقیم طالبان عبور کرده و به سمت جراحی ساختاری در رهبری طالبان پیش می‌رود.

مجموعه‌ای از تحرکات دیپلماتیک، امنیتی و اقتصادی در سطح منطقه نشان می‌دهد که محیط بین‌المللی نیز - به درجات مختلف - برای چنین تغییری آماده شده یا حداقل در برابر آن مقاومت نمی‌کند.

1. آرایش منطقه‌ای: از بی‌طرفی هند تا همسویی تاکتیکی قطر، ترکیه و ایران

هند با اعلام عدم مداخله در نزاع طالبان-پاکستان، عملاً فضای بیشتری برای عملیات یک‌جانبه پاکستان فراهم کرده است. قطر و ترکیه نیز با حمایت ضمنی از ابتکار صدور فتوای «حرام بودن جهاد علیه دولت پاکستان» در کنار اسلام‌آباد قرار گرفته‌اند.

در سطح فرمانطقه‌ای، آمریکا پیش‌تر در دیدار با فیلد مارشال منیر - فرمانده ارتش پاکستان - برای پشتیبانی از «سناریوی ماموریت ویژه» چراغ سبز نشان داده بود؛ سناریویی که شامل بازبازی سلاح‌های افتاده در دست طالبان و احتمالاً بازگشت مجدد آمریکا به پایگاه بگرام است.



تا زمانی که نیروهای سیاسی و مدنی افغانستان نتوانند آلترناتیوی واقعی، مستقل و سازمان‌یافته ایجاد کنند، سناریوهای منطقه‌ای یکی پس از دیگری با هزینه‌های سنگین بر مردم افغانستان تحمیل خواهند شد.

تغییر امیر، حتی اگر اتفاق بیفتد، فقط تغییر چهره کنترل است، نه رهایی.

قدرت‌ها برای منافع خود بازی می‌کنند، و مردم افغانستان بار دیگر در حاشیه معادله قرار گرفته‌اند.

احمد وحیدی، 13-11-202

فزیکی اسارت دن انگ و
فکرینگ نینگ اسارتی یمان راق
دیر
(استعمار فکری بدتر از استعمار
فیزیکی است)

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دستانداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.

عامل سوم: ضرورت تأمین «فتوای مشروعیت‌بخش»

پاکستان برای آغاز یک عملیات گسترده نیازمند چهره‌ای مذهبی است که بتواند جهاد علیه پاکستان را حرام اعلام کند. این کار تنها از دست یک رهبر جدید طالبان، با سطحی از مشروعیت داخلی، برمی‌آید.

4. انتخاب پاکستان: عبور از طالبان با طالبان

در نبود آلترناتیو واقعی، تنها گزینه واقع‌بینانه برای اسلام‌آباد این است که درون طالبان یک امیر مطیع‌تر و قابل‌مدیریت‌تر را جایگزین امیر قندهار کند.

چنین امری توان صدور فتوای مطلوب، مدیریت انسجام داخلی طالبان و هماهنگی بیشتر با استراتژی امنیتی پاکستان را خواهد داشت.

اما این پروژه از منظر جامعه افغانستان به‌واقع عبور از چاه به چاله است:

جایگزینی یک ایدئولوگ تمامیت‌خواه با یک ابزار مطیع‌تر، نه تغییری واقعی در ماهیت رژیم، بلکه فقط تغییر در میزان فرمان‌برداری آن از یک قدرت خارجی است.

5. چشم‌انداز جنگ: سریع، محدود، اما تعیین‌کننده

نشانه‌های یک رویارویی مستقیم میان پاکستان و طالبان از هر زمان دیگر روشن‌تر است.

اما این جنگ - اگر آغاز شود - به احتمال زیاد سریع، محدود و مهندسی‌شده خواهد بود، با هدف:

حذف یا تضعیف شدید رهبری فعلی قندهار

برکشیدن جناح نزدیک‌تر به پاکستان

بازآفرینی نظم طالبان تحت نظارت چندجانبه

ایجاد مسیر برای توافقات امنیتی جدید، شامل بازگشت محدود آمریکا

این سناریو نه به معنای صلح است و نه ثبات؛ بلکه تنها بازتنظیم طالبان مطابق نیازهای جدید پاکستان و قدرت‌های درگیر است.

6. نتیجه‌گیری: تداوم چرخه سقوط مردم افغانستان

آنچه در حال شکل‌گیری است، نه یک گذار سیاسی برای افغانستان، بلکه به‌روزرسانی مدل تحمیلی کنترل است.



4

بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم

رهبر» در کنفرانس سرتاسری

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

(ساما)

(قوس ۱۳۶۲ شمسی)

(۱)

♦ - در مورد "دموکراتیسم انقلابی پیگیر" و اعلام مواضع

♦ - قسمت دوم:

♦ - بررسی اوضاع سازمان از نگاه تاریخی

♦ - وضع جنبش چپ در آغاز کودتای هفت ثور

♦ - مسأله رابطه گروه انقلابی و رفیق مجید

♦ - مسأله "کودتا - قیام"

♦ - مسأله سازمان ملی و دموکراتیک

♦ - در مورد برنامه و اعلام مواضع:

♦ - در مورد گرفتاری رفیق مجید

♦ - کنگره اول سازمان

♦ - فراگرد شکل گیری و پی ریزی "ساما"

♦ - وضع کنونی جنبش چپ در افغانستان (۱۳۶۲)

♦ - مسأله حزب و جبهه

♦ - جنبش وحدت طلبانه

♦ - دو دگرترین انحرافی در مورد شکل وحدت

♦ - مراحل ساختمانی سازمان

♦ - مرحله اول ساختمانی

♦ - مکانیسم ادغام تشکیلاتی

♦ - کار عملی و مرحله تثبیتی

♦ - مبارزه ایدئولوژیک

♦ - جبهه متحد ملی

♦ - جمع بندی

* * *

یادداشت ناشر:

لزوم کسب آگاهی اعضاء، هواداران و توده های سازمانی از چگونگی اوضاع، فراگرد شکل گیری و ایجاد "ساما"؛ همچنان تبیین نقایص، دستاورد ها، پیروزی ها و شکست های آن؛ به ویژه بروز انحرافات گوناگون و غلبه بر آن بسیار مهم است. یعنی بررسی اوضاع سازمان از لحاظ تاریخی (کرونولوژی سیر

♦ - یادداشت ناشر

♦ - مقدمه آغاز جلسه

♦ - قسمت اول:

♦ - مقدمه

♦ - ظهور و تکامل مارکسیسم

♦ - مسأله آزادی و تعبد (ضرورت و آزادی)

♦ - مسأله دموکراسی

♦ - تنوری نیروهای مولده

♦ - اومانیزم در نزد مارکس

♦ - مارکسیسم و مسائل اجتماعی

♦ - مسأله "انقلاب زودرس" در اروپا

♦ - تنوری فقر

♦ - مسأله تطبیقات سوسیالیسم

♦ - مسأله دیکتاتوری پرولتاریا

♦ - مسأله نهاد های دموکراتیک

♦ - مسأله هژمونی طبقه کارگر

♦ - پیش شرط ایدئولوژیک

♦ - حزب پیشاهنگ پرولتاریا

♦ - مسأله قدرت سیاسی



انقلابی، یعنی "جنبش دموکراتیک نوین" و جنبش سامانی در این سخنرانی ارانه شده، منحصر به فرد است، زیرا که تا کنون چنین تحلیل دقیق و همه جانبه از سوی دیگران ارانه نشده است. با توجه به چنین ویژگی، به معرض مطالعه قرار دادن این اثر - به یک معنی - انجام وظیفه به ودیعت گذاشته شده بر دوش ماست.

این سخنرانی "رهبر" که در روز هشتم "کنفرانس سرتاسری ساما" ایراد شد، حاوی دو قسمت است: قسمت اول آن رد نظرات نادرست و طرح بسیار ناقص و خامی از مارکسیسم و تکامل مارکسیسم است، که از سوی دو تن "تازه اندیش" ارانه شد؛ و قسمت دوم آن مربوط به مسأله تاریخ سازمان است.

این سخنرانی، که نزدیک به چهل سال از ایراد آن گذشته است، با بررسی اوضاع سازمان از لحاظ تاریخی و معرفی جریانات فکری هنگام پی ریزی سازمان، ابطال این ادعا را که گویا ساما یک سازمان "ملی - دموکراتیک" بوده؛ و در آن ایدئولوژی های متعدد و مختلفی وجود داشت، به اثبات می رساند. لیبرال ها، چپ نما ها، تازه اندیشان و تسلیم طلبان در این نکته با هم اتفاق نظر داشتند و دارند؛ و با تمسک به این ادعا بود که تسلیم طلبان و شرکای انحراف راست شان (از سال ۲۰۰۱ تا هم اکنون) در صدد اثبات غیرمارکسیستی بودن "ساما" بودند و هستند؛ ولی در فرجام چنین تقلانی، به جز رسوایی، سرافکندگی و محکومیت تاریخی، چیز دیگری نصیب شان نشد. در این باره رهبر گفته است که "در سازمان ما از اول هیچ مسأله ای به نام سازمان ملی - دموکراتیک مطرح نبود؛ و سازمان از وحدت مارکسیست - لنینیست - مانوتسه دون اندیشه های افغانستان، یعنی وحدت میان زنده یاد مجید و همزمانش با منسوبان قبلی "جنبش دموکراتیک نوین" صورت گرفته و پیش شرط های الزامی دقیق ایدئولوژیک - سیاسی مطرح شد. وقتی چنین مسائلی در کنفرانس ماه سرطان ۱۳۵۸ مطرح شد، به گونه صریح و قاطع گفته شد که "اساساً در اینجا مسأله

حوادث) ضرورت مبرم تلقی می گردد. تا جانی که معلومات ما اجازه می دهد و همه سامانی ها آگاهی دارند، تاریخ سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) تا هم اکنون تدوین نشده و به دسترس "جنبش سامانی" و جنبش چپ انقلابی قرار نگرفته است. لذا در متن این سخنرانی، نظرات ارانه شده در مورد چگونگی فراگرد پی ریزی، تثبیت و استحکام سازمان "یگانه فورمول بندی ایست که تا فعلاً داده شده" و ما تا کنون نظریات متقابل - حاوی چنین محتوای منسجم و برآورده - را از سوی کسی سراغ نداریم. در واقع به ندرت در باره تاریخ "ساما" چیزی نوشته شده است؛ هرچند سخنان پراکنده، متناقض و فاقد ادله و شهود در بعضی از مقالات و قسماً بیانات شفاهی گفته شده، اما به دلیلی نمی تواند ثقه و قابل اعتماد باشد که غالباً با وقایع به وقوع پیوسته و فراگرد شکل گیری و به ویژه با پیش شرط های ایدئولوژیک - سیاسی ایجاد سازمان و محتوی و مواضع ایدئولوژیک - سیاسی برنامه "ساما" در انطباق نیست. این اثر در واقع راه را بر روی تقلای ارانه تاریخ تحریف شده و مجعولی از واقعیت چگونگی تشکیل "ساما" مسدود نموده؛ و دسترسی به امکان شناخت تاریخ واقعی سازمان را میسر می سازد. لذا برای تدوین تاریخ "ساما"، این سخنرانی که اکنون به صورت نوشته درآمده، در کنار برنامه و سائر اسناد ساما، یگانه مرجع مأخذ و منبع معتبر و ثقه می تواند باشد. زیرا که به گفته خود زنده یاد "رهبر"، وی در هنگام فراگرد شکل گیری "ساما"، تقریباً چهار ماه با رفیق بزرگ "مجید" یکجا بوده، گزارشات را شنیده، معلومات گرفته، و در بحث ها اشتراک کرده، مشورت و نظر خود را داده است. البته به فحوای این سخنرانی، در آن هنگام یعنی در آوان جنبش وحدت طلبانه، توجه بیشتر روی این مسأله متمرکز بود که "نیرو های انقلابی مارکسیست - لنینیست - مانوتسه دون اندیشه افغانستان چگونه وحدت می کنند؟".

تئوری ها و نظریات داهیانه ای که در مورد جنبش چپ



پاراگراف هاست؛ زیرا که در زبان گفتار استفاده از چنین قواعد دستوری وجود ندارد. دوم این که زبان گفتار مملو از تکرار ها، جملات ناتمام، حذف لفظی و فاقد فعل اسنادی است؛ سوم این که در زبان گفتار بی توجهی سهل انگارانه به برخی از ساختار های دستوری، بدون آن که عمدی باشد، صورت می گیرد. مثلاً ضمائر (او) و (آن)، مبتدأ و خبر (نهاد و گزاره)، مفرد و جمع، مسند و مسندالیه، فعل تام (خاص) و فعل اسنادی (ربطی) - به نسبت عدم رعایت اصول دستوری در جملات - غالباً تعویض، مشوش و مشوب می گردد.

این سخنرانی (زبان گفتار) بسیار شبیه به زبان نوشتار است؛ شاید به ذهن خواننده این پنداشت متبادر شود که گویا این گفتار از روی نوشته ای خوانده شده باشد. گرچه به خواننده ارجمند باید اجازه چنین پنداشتی داده شود، زیرا که نظرات و تنوری های ارائه شده و به ویژه سیاق منطقی این سخنرانی - مدلل به تبیین شهود - بسیار منسجم، منظم و سیستماتیک بیان شده است؛ که به نوبه خود البته بر درایت، تسلط بر ادبیات و ساختار های دستوری زبان و معلومات گسترده و همه جانبه زنده یاد "رهبر" دلالت دارد. اما این تصور به خاطری با واقعیت انطباق ندارد که مستمعین این سخنرانی در آن کنفرانس به شمول ویراستار به خواننده اطمینان می دهند که سخنرانی طور "شفاهی" ایراد شده است؛ و هیچ نوشته ای وجود نداشت که از روی آن خوانده شود. تنها یادداشت های - در حد جملات کوتاه و بعضاً کلمات - از سخنان (آرام و سحر) یادداشت گرفته شده بود. مانند: تنوری تفقر، تنوری نیروهای مولده، انقلاب زودرس اروپا، اتهام کودتا - قیام، ضرورت و آزادی، مسأله دموکراسی و غیره؛ که خواننده در جریان مرور متن نگارش یافته به این موضوعات متوجه خواهد شد.

با توجه به ملاحظات و الزامات متذکره فوق، در زبان نوشتار - در قیاس با زبان گفتار - تغییرات اندکی آورده شده است. این تغییرات منوط به رعایت ساختار های دستوری، ملحوظات املانی و انشائی، حذف تکرار ها و علامت گذاری شده و هیچ

مشی پرولتری مطرح است نه چیز دیگر". یعنی "ساما" به اساس نیاز میرم طبقه کارگر پی ریزی شده و نماینده سیاسی طبقه کارگر بوده و است. ضرورت عاجل مبارزه جدی علیه لیبرال ها، دگماتیست ها، پراگماتیست ها و به ویژه تسلیم طلبان که تقلای استتار پنداشت های رویزیونیستی و تسلیم طلبانه خود را - با استفاده از نام پاک "ساما" - داشتند و دارند، ایجاب می کند که این اثر هر چه زودتر به دسترس اعضای سازمان و منسوبان جنبش چپ انقلابی کشور قرار گیرد.

طرح ها، تنوری ها و تبصره های ارائه شده زنده یاد "قیوم رهبر" روی مسائل، به خاطری پراهمیت و ارزشمند است که در نتیجه کسب معلومات از حرکت تاریخی خود می توانیم خود را بشناسیم؛ و در واقع کوششی است برای فهماندن صورت اصلی رویداد ها و قضایای به وقوع پیوسته. لذا، به جای تبصره روی چنین مسائلی، اگر به خواننده ارجمند مجال آن میسر گردد که خود با خواندن این اثر به اهمیت تاریخی آن آگاهی یابد، بهتر خواهد بود.

این سخنرانی "رهبر" که در جریان "کنفرانس سرتاسری..." در کست ها ضبط شده بود، به مثابه سند زنده، در آرشیف سازمان موجود است؛ و توسط رفیقی، پس از شنیدن آن، به متن نوشتاری درآمده و سپس برای تدقیق و ویراستاری به رفیقی ادیب و فهیم در زمینه ادبیات سپرده شد که البته بذل مساعی بی شائبه این دو رفیق در خور ستایش است.

موجودیت عبارات مبهم، کلمات نامفهوم، فقره های بی ربط و بیجا، جملات ناتمام، حذف فعل های ارتباطی و یا اسنادی، فقدان واژه های تکمیلی و توصیفی واداشت تا کست ها را دوباره به دقت بشنود. در نتیجه آوردن اصلاحات و تغییراتی چند، زبان گفتار با نوشتار اگر نگوییم که صد در صد - منطبق شده است. اما از آنجا که میان زبان گفتار و زبان نوشتار تفاوت هائی وجود دارد، نوشته اصلاح شده هنوز هم حائز شمائل زبان گفتار و حاوی کمبود ها و نقایص متعارف و متداول است؛ اول این که زبان گفتار فاقد نشانه گذاری، بند ها، عناوین و



بسته به شرایط اقتصادی و سیاسی، قشرهای مختلف جامعه به عنوان مقصر معرفی می‌شوند:

- جوانان، به عنوان نسلی نافرمان و خواهان تغییر.
- افراد مسن، به عنوان بار اقتصادی و مانع پیشرفت.
- زنان، به عنوان عامل اختلال در بازار کار و خانواده.
- مردان، به عنوان نیروی کار ناکارآمد یا متعصب.
- مهاجران، به عنوان عامل ربودن مشاغل یا منابع.
- کارگران کم‌درآمد، به عنوان افرادی که با سبک مصرف خود نظم اقتصادی را به هم می‌زنند.

این تاکتیک «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بخشی ساختاری از سرمایه‌داری است و نشان می‌دهد که این نظام ذاتاً فاشیستی است: از طریق دشمن‌سازی و تقسیم‌بندی اجتماعی، بحران‌ها را مشروع جلوه می‌دهد و سلطه خود را حفظ می‌کند.

از دیدگاه کمونیسم انترناسیونالیستی، راه حل اصلاحات درون سرمایه‌داری نیست. اصلاحات موقت تنها ابزار سرکوب و توجیه نظام موجود هستند و نمی‌توانند تضادهای بنیادین و استثمار را برطرف کنند. تنها راه واقعی، سرنگونی سرمایه‌داری و انقلاب کارگری جهانی است. این انقلاب باید تمام ساختارهای اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری را از بین ببرد و یک نظام سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت جمعی و عدالت اجتماعی ایجاد کند، جایی که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی به جای

گونه تغییر و دخالتی در مفاهیم و محتوای تئوری‌های ارائه شده صورت نگرفته است. مع الوصف آوردن چنین تغییراتی، این نوشتار کماکان شمائل زبان گفتار را خواهد داشت. امیدواریم فرصتی میسر گردد که توسط هیئت خبره و با صلاحیت به شکل زبان نوشتار ویرایش گردد. در اخیر لازم به یادآوری است: فهرستی که در آغاز این نوشته آمده، عناوین موضوعات (اصلی و فرعی) آن از متن نوشته انتخاب شده است.

ادامه دارد

جمعی از اعضای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

(ساما)

میزان ۱۴۰۴ شمسی

5

فاشیسم جزئی جداناپذیر از سرمایه

داری

سرمایه‌داری نه یک نظام اقتصادی بی‌طرف، بلکه یک ماشین دائمی تولید بحران و استثمار است. تورم، بیکاری، افزایش هزینه‌های زندگی و نابرابری گسترده، نه اشتباهات موقتی، بلکه بخش جدایی‌ناپذیر این نظام هستند. اما سرمایه‌داری هرگز این بحران‌ها را در درون خود نمی‌بیند یا مسئولیت آن را نمی‌پذیرد. برای حفظ سلطه و ثروت خود، همیشه نیازمند پیدا کردن مقصر خارجی یا داخلی است تا جامعه را از تضاد اصلی منحرف کند.



سالهاست کشور را به میدان آزمایش نیابتیها تبدیل کردهاند.

این نوع جدالها، حرکتی حسابشده است که در اتاقهای فکر بازیگران اصلی برنامه‌ریزی و سپس در تئاتر استخباراتی منطقه به اجرا درمی‌آیند.

طالبان، مخلوق گوش‌به‌فرمان دستگاهی هستند که امروز برای نظم‌بخشی به هرج و مرج خودساخته، لگدی بر سرشان می‌زند و فردا با اشاره‌ای دوباره آنان را به خدمت می‌گیرد.

عدم درک لایه‌های پنهان این بازی پیچیده، یا نادیده گرفتن عمدی آن، تکرار همان اشتباهات تاریخی است که نزدیک به نیم‌قرن است کشور را به آزمایشگاه ایدئولوژی و سلاح و میدان جنگ نیابتی تبدیل کرده و مردم را قربانی احساسات کور کرده است.

خطای بزرگ‌تر متوجه کسانی است که این جدال ساختگی را باور کرده‌اند. اگر از تماشاگران هیجان‌زده و تحلیل‌گران سطحی‌نگر بگذریم، هیاهوی فراریان فاسد دوران جمهوریت بیشتر جلب توجه می‌کند؛ همان کسانی که تمام دارو ندار کشور را به طالبان تسلیم کردند و امروز از فراسوی اقیانوس‌ها، با ژست‌های «میهن‌پرستانه» و شعار استقلال، در همسویی با طالبان از آنان چهره‌ای «ملی‌گرا» و «مستقل» می‌تراشند.

اما مردمی که تحت حاکمیت سیاه این گروه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم و در فقر و فلاکت به گروگان گرفته شده‌اند، نیازی به قهرمان‌سازی‌های جعلی و ناجیان دروغین ندارند و همسویی با جدال‌های

قربانی‌سازی گروه‌های مختلف، به سود جامعه کنترل و مدیریت شوند.

سرمایه‌داری و فاشیسم، دو روی یک سکه‌اند: سرمایه‌داری بحران تولید می‌کند و فاشیسم مردم را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. تنها از طریق انقلاب و اتحاد بین‌المللی کارگران می‌توان این چرخه را شکست و جامعه‌ای عادلانه و انسانی بنا نهاد.



6

هیجان در دعوای ظاهری طالبان و پاکستان!

هیجان در دعوای ظاهری طالبان و پاکستان، که چیزی جز جدال دو چاقوی زنگ‌زده در یک غلاف استخباراتی نیست، نشان از ساده‌لوحی و ناآگاهی از ماهیت بازیگران اصلی صحنه دارد؛ همان کسانی که



7



کمون پاریس و دیکتاتوری پرولتاریا

نوشته ی : حسن آزاد

نقد دسا میر 31، 2019

قسمت سوم

به ادامه گذشته

3- وحدت قانونگذاری و اجرا

به بیان مارکس کمون صرفاً یک ارگان پارلمانی نبود ، بلکه یک ارگان اجرایی نیز بود؛ ارگان قانونگذاری و اجرایی به طور همزمان . این وحدت قانونگذاری و اجرا در کمون به این شکل بود که اعضای منتخب شورای کمون در 29 مارس از میان خود افرادی را برای ده کمیسیون اجرایی انتخاب کردند :

ظاهری یا واقعی بین‌التروریستی نیابتی‌ها نیز هیچ سودی برای آنان ندارد.

آزادی واقعی کشور و رهایی مردم از این چرخه نکبت و وضعیت اسفبار، در گرو برچیده شدن حاکمیت موجود و ایجاد نظامی مشروع و عادلانه است؛ نظامی که مشروعیت خود را از رأی، اراده، آگاهی و عزت همه شهروندان بگیرد.



بقلم : رازق رحیمی

(اولوس ارا اجتماعی عدالت قوروشی و ملی
ایرکینلیک تأمینلشی اوچون اولوس نینگ ملی
بیرلیکی بیرله کوره شیشی ضرور دیر)
بسیج نبرد آزادبخش ملی بسیج نبرد توده
هاس، تا عدالت اجتماعی را تحکیم بخشد



بود که هر دو آن را کوتاه فکری پارلمان می نامیدند . به عنوان نمونه در دولت مطلقه ی پروس ، فردریک ویلهلم سوم ارتش بود ، وزرای کابینه را تعیین می کرد، قضات عالی را انتخاب میکرد و از قدرت قانونگذاری کامل نیز برخوردار بود.

در چنین شرایطی ، تفکیک قوا به معنای سازش بین سلطنت و بورژوازی برای در دست گرفتن قدرت اجرایی به وسیله ی پادشاه و بوروکراسی از یک سو و پارلمان توسط بورژوازی از سوی دیگر بود. به همین دلیل مارکس در ایدئولوژی آلمانی مینویسد :

« در کشوری که قدرت سلطنتی ، اشرافیت و بورژوازی برای کسب فرمانروایی مبارزه میکنند ، و در جایی که فرمان روایی قرار است تقسیم شود ، آموزه ی تقسیم قوا به ایده ای مسلط تبدیل شده و همچون «قانون ابدی» ترویج میشود .» (18)

مارکس و انگلس خواهان انتقال تمامی قدرت به نمایندگان مردم و سلطه ی قوه ی مقننه بر مجریه بودند و گرنه با تفکیک قوای سه گانه ، استقلال آنها و کنترل و نظارت شان بر یک دیگر مشکلی نداشتند . آنها هر دو ، بارها از استقلال قوه ی قضایی دفاع کرده بودند: در انقلاب 1848 ، در نقد برنامه های گوتا و ارفورت . مارکس در « جنگ داخلی در فرانسه » نیز ، استقلال دروغین مقامات قضایی را مورد انتقاد قرار میدهد .

یک کمیسیون اجرایی هفت نفره مرکب از ژاکوبین ها ، بلانکیست ها و اعضای انترناسیونال برای اجرای قوانین بطور عام و ثو کمیسیون تخصصی برای جنگ ، امور مالی ، خدمات عمومی (شامل پست ، تلگراف ، راه و ترابری ، کمک های عمومی و غیره) ، تدارکات ، امنیت عمومی (پلیس) ، امور قضایی، آموزش ، کار و صنعت و تجارت ، روابط خارجی . در مجموع دو سوم یا شصت و پنج نفر از اعضای شورای کمون در این کمیسیون ها به عنوان مقام اجرایی فعالیت می کردند . بدین منوال جمهوری کمون فاقد رئیس جمهور و کابینه ی وزرا بودند.

در این جا لازم است به نظر مارکس در مورد وحدت قوه ی مقننه و مجریه نگاهی کوتاه بیاندازیم : مارکس سالها پیش در جریان انقلابات 1848 نیز به این موضوع پرداخته بود. به عنوان نمونه در سال 1848 در انقلاب آلمان از تفکیک قوا به عنوان « نظریه ی کرم خورده ی تقسیم قوا » سخن میگوید . در سال 1851 جدایی قوه مقننه و مجریه را « بی خردی قانون اساسی قدیم » مینامد و ادامه میدهد « شرط یک حکومت به اصطلاح آزاد نه تفکیک قوا، بلکه وحدت آن هاست » (17)

در دوران مارکس و انگلس در تمام دولت ها اروپای قاره ای قوه مجریه قوی و مسلط بود و قوه مقننه ضعیف و تحت تابعیت ، و تصمیم گیری هایش ضامن اجرایی نداشت و این همان پدیده ای



4 - تمرکز و عدم تمرکز اداری

تایید و تاکید مارکس بر خود گردانی این پرسش را مطرح میکند که آیا او در مورد کمون در برابر پرودونیسیم، یعنی اداره ی جامعه از طریق کمون های مجزا و واحدهای خودگردان پراکنده تا حدی عقب نشینی نکرده بود، در برابر عقایدی که او در طول زندگی اش از فقر فلسفه تا انترناسیونال اول به طور پیوسته مورد انتقاد قرار داده بود. مطالعه دقیق تر آثار مارکس و انگلس از زاویه ی مسئله ی تمرکز و عدم تمرکز همان گونه که مونتسکیو و ریشارد هانت به آن پرداخته اند نشان میدهد که پاسخ این پرسش منفی است.

مارکس و انگلس هر دو با برنامه ی عدم تمرکز کمون موافق بودند. هرچند با خودمختاری مطلق واحدهای محلی به شیوه پرودونیسیم ها مخالفت میکردند آنها از ابتدا از فدرالیسم و درعین حال از نقش حکومت مرکزی و وحدت ملی دفاع می کردند، به شرطی که بر اساس اصول دموکراتیک پایه گذاری شده باشند.

آن چه نظر آنه را تا اندازی تغییر داد، تمرکز افراطی بوروکراسی دولتی در فرانسه در دوره ی حکومت لوئی ناپلئون و همچنین در آلمان در دوره ی حکومت بیسمارک بود. مارکس در « هجدهم برومر لوئی ناپلئون » از تمرکز فوق العاده فعالیت ها در دست بوروکراسی دولتی شکایت میکند:

«هر برنامه ی مشترکی از فعالیت اعضای جامعه گرفته شده و به موضوع فعالیت حکومت تبدیل میشد. چه یک پل، یک مدرسه، یا یک راه آهن.» (19)

این احتیاط نسبت به تمرکز فوق العاده بوروکراسی دولتی بیشتر به معنای محدود کردن فعالیت های دولت مرکزی بود، نه نفی مطلق آن. برای یکپارچه کردن و هماهنگ کردن فعالیت حکومت های محلی، به ویژه در زمینه ی تدوین یک برنامه ی مشترک اقتصادی وجود یک حکومت مرکزی الزامی است. مارکس در این باره اشاره میکند:

«جوامع تعاونی متحد باید تولید ملی را براساس یک برنامه ی مشترک تنظیم میکردند و بدین ترتیب آن را تحت کنترل خود قرار می دادند.» (20)

در واقع برنامه ی کمون در این زمینه همانطور که انگلس می گفت برآیند تمرکزگرایی بلانکیست ها و ضد تمرکزگرایی پیروان پرودون بود. مارکس با لحنی انتقادی درباره ی ضد تمرکزگرایی کمون مینویسد:

«قانون اساسی کمون در آن عرصه که تلاش میکند مطابق آرزوی مونتسکیو و ژیروند ها خود را به فدراسیون دولت های کوچک تجزیه کند، در اشتباه است. وحدت ملت ها بزرگ اگر هم قبلا با اعمال زور سیاسی به دست آمده باشد، اکنون عامل قدرتمندی در تولید اجتماعی به شمار می آید. آشتی ناپذیری کمون در برابر قدرت دولتی نادرست بود،



قدرتی را که از طرف مردم به آنها داده شده به تعدادی افراد غیر مسئول واگذار کنند. سرانجام با توجه به وضعیت اضطراری و موافقت اکثریت کمیته ای از انقلابیون حرفه ای با سابقه ی شرکت در انقلاب 1848، زندان و تبعید تشکیل شد.

با تشکیل کمیته امنیت عمومی حیات دموکراتیک کمون به پایان رسید. روزنامه ها تعطیل شدند، و شرایط اضطراری بهانه ای شده بود برای اعمال خودسرانه، اکثریت، اقلیت را از شرکت در بحث ها و کمیسیون ها محروم کرد و اقلیت از پانزدهم ماه می دیگر در جلسات شورای کمون شرکت نکرد.

(23)



مارکس درباره ی تعطیل روزنامه ها در شرایط اضطراری نوشت:

«با توجه به جنگ وحشیانه ورسای که در بیرون پاریس جریان داشت، و با تلاش هایی که آنها برای رشوه دهی و توطئه در داخل انجام می دادند، کمون اگر می خواست یک دوره ی صلح واقعی تمام مبانی و ظواهر لیبرالیسم را رعایت کند، آیا به طرز شرم آوری به اعتمادی که به او شده بود خیانت نمی کرد؟ پس چرا انقلاب پرولتری پاریس از هجدهم مارس

زیرا شکل افراطی یک مبارزه ی قدیمی علیه فوق تمرکز را پیدا کرد.» (21)

5- آزادی بیان، انتشار و اجتماعات

انتشار روزنامه هایی که آشکارا از حکومت ورسای طرفداری می کردند، مانند لو گلو (LE Gaulois) و لو فیگارو (LE Figaro) در روز 21 مارس تعطیل شد و در 18 آوریل دفتر چند روزنامه دیگر که با اقدامات ورسای همدلی نشان میدادند بسته شد. روزنامه و انتشارات دیگر اعم از طرفدار کمون یا روزنامه جمهوری خواه که نسبت به کمون لحن انتقادی داشتند تا سه هفته ی آخر و شرایط حاد نظامی به فعالیت خود ادامه دادند. (22)

هیچ یک از گرایش های اصلی، یعنی بلانکیست ها، پرودونیست ها و اعضای انترناسیونال در صدد تشکیل حزب سیاسی برنیامدند، ولی باشگاه های سیاسی مختلف، به ویژه باشگاه های متعلق به جمهوری خواهان و ژاکوبین ها در شهر پاریس فعال بودند، اعضا در مورد مسائل سیاسی بحث می کردند و برخی از آنها در نهاد های مختلف کمون مشارکت داشتند.

با وخیم تر شدن شرایط نظامی از بیست و هشتم آوریل تا اول ماه می، بحث تشکیل یک کمیته امنیت عمومی در شورای کمون مطرح شد. یک اکثریت چهل و پنج نفری مرکب از بلانکیست ها و ژاکوبین ها موافق تشکیل این کمیته بودند و یک اقلیت بیست و سه نفری از پرودونیست ها و اعضای انترناسیونال مخالف آن. مخالفین استدلال می کردند که حق ندارند



تا ورود نیروهای ورسای به پاریس به هیچ گونه
اقدام سرکوبگرانه ای متوسل نشده بود ؟ « (24)

8

اشک مادر میهن

یادداشت ها :

مادر ! به شام تیره ی تو ماهتاب نیست
یا آسمان کشور ما را شهاب نیست؟

خصم وطن خراب شود ای خدا مگر،
کارش بجز خرابی و رنج و عذاب نیست

آتش زند به خانه ی مظلوم روزگار
این کار او پسند خدا و کتاب نیست

از کوچه کوچه ی وطن اید صدای غم
شور و نوای قمری و ساز و رباب نیست

مادر به سان ژاله بریزد سرشک غم
مانند او به داغ پسر، کس کباب نیست

(تیمور) دوام عمر درین گنبد سپهر
بیشتر ز برق و باد و حیات حباب نیست

شعر از: محترم تیمور

17- Crisis and the Counter- Revolution .
1848 in Collected Works 7, 430 . The
Constitution of the French Republic ,
1851, in Collected Works, 10, 580

18 – Draper, Hal. 1977. Karl Marx's Theory
of Revolution.vol 1. Pp.

19 –Hunt, R. S. 1984. The Political Ideas
of Marx and Engels. Vol 2. Pp. 159 .

20- منبع شماره 5، ص 77 .

21- منبع شماره 12 ، ص 171.

22- منبع شماره 3 ص 250-253 .

23- منبع شماره 4 ، ص 83-85 .

24- منبع شماره 12 ، ص 167.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»

<https://wp.me/p9vUft-24w>



9

تحقق آرمان گرامی زحمتکشان سپری کرد. خشم و کین انقلابی نسبت به دشمن و به همان سان عشق به توده های پا برهنه را سخت در دل خود پرورانده بود. کلیه کارهای محوله را با نهایت دقت و علاقه مندی توأم با جدیت و نوآوری انجام میداد. او در جریان مبارزه طولانی انقلابی گداخته و آبدیده شده بود. آگاهی، تهور بی مانند و اوتوریتة تثبیت شده، سازش ناپذیری در برابر دشمن، پایداری بر اصول و آرمانهای انقلابی، انضباط پذیری و تعهد به جمع و منافع جمعی، او را نمونه ای از انسان نوین ساخته بود.

شاه محمد "پردل" فرزند علی محمد در دهه ۳۰ در یک خانواده دهقانی "قریة آقا سرای" علاقه داری "کلکان" کوهدامن دیده به جهان گشود. پدر پردل "علی محمد" چهار فرزند داشت به نام های ولی محمد، شاه محمد «پردل»، الله محمد «عزیز» و فیض محمد. از جمع برادران پردل دو برادرش یعنی انجنیر الله محمد «عزیز» و فیض محمد همسنگر و همرمز پردل شدند. این برادران همرمز پردل در جریان مبارزات سیاسی و نبرد های رهایی بخش و کار توده ای نقش فعالانه را به عهده داشته و در صف پیکار رویاروی با دشمنان مردم ستمدیده افغانستان سهم بارزی را اداء نمودند. آنان با نثار خون پاک خویش و با مبارزه و مقاومت حماسی شان داستان های رزم و حماسی دیگری را با خطوط زرین بر ضد اشغالگران شوروی و اشغال پرستان، بخصوص وطن فروشان (خلق و پرچمی) بطور ماندگار در صحیفه تاریخ آزادی خواهانه مردم ما ثبت نمودند. آری، فیض محمد برادر کوچک پردل در یکی از شب های تابستانی سال ۱۳۶۰ش در جریان اجرای وظایف انقلابی، در اثر یک کمین و حمله



زنده یاد شاه محمد "پردل" از مکتب تا مدرسه انقلاب:

شاه محمد "پردل" یکی از انقلابیون نامدار و با هیبت مردمی و همرمز وفادار مجید بزرگ بود. او انسان آگاه، جسور و مبارزی بود که درد مردم خود را با گوشت و پوست لمس کرده و راه علاج آن را نیز هضم و تحلیل کرده بود. بر بنیاد شناخت، آگاهی و رسالت انقلابی اش پردل همه چیز خود را در راه مبارزه بر ضد استثمار و پیروزی انقلاب و رهایی مردم و کشور از چنگال عفریت کهن نظام فئودالی و سلطه مشترک خونبار ارتجاع کمپرادوری و سوسیال امپریالیستی فدا کرد. او در همه لحظات زندگی برای به اهتزاز درآوردن درفش آزادی برای توده ها و کشور، از هیچ گونه فداکاری و جان نثاری دریغ نورزید. او همیشه با مردم زیست و سراسر عمر عزیزش را از همان اوان کودکی تا جوانی و از جوانی تا رزمنده گی و بلاغت انقلابی در خدمت مردم و



در پرتو آن به خودسازی انقلابی رسید. این اندیشه های رهایی بخش راه ها و ابزار پایان دادن به فرو دستی و رنج بیکران توده های مردم را به او نشان داد. دستیابی به این گنجینه فکری پردل جوان را به جهان نگر علمی مسلح ساخته و این تسلیح فکری به او و همزمانش امکان میداد تا به تاریخ، اقتصاد، سیاست و قضایای اجتماعی از منظر منافع تاریخی ستمکشان در مقابل ستمگران و از موضع انقلاب در مقابل ارتجاع بنگرند و از مسائل پیرامون دید صائب داشته باشند. رفیق پردل جوانی بود پرکار، غریب دوست، شجاع، هوشیار، کارسج، با تدبیر و صادق که این خصایل او توجه همه را به خود جلب کرد. شاه محمد جوان در بین هم سن و سالان خود محوری بود در حال رشد و شکوفایی. وی در جوانی محبوب قلوب مردم ستمدیده اش گردید. شاه محمد در اوان جوانی با رفیق مجید شناخت به هم رسانیده و تا واپسین دم به این رفاقت و همزمی با مجید و یاران او متعهد ماند. خصایل نیک، آگاهی عالی، گوهر متانت، صداقت، صمیمیت، ایده آلهای عالی انقلابی و تواضع و انضباط انقلابی رفیق مجید باعث اعتلای فکری و شخصیتی رفیق پردل شده و سجایای عالی انسان انقلابی را در وی آفرید. پس از بستن تعهد مبارزاتی با مجید و پذیرش افکار مترقی انقلابی و همسنگر شدن با وی در عرصه مبارزات مردمی و تشکیلاتی در بین توده ها، در مسیر یک انقلاب مردمی گام نهاد. رفیق پردل در بین جوانان مکتب رو و جوانان توده ای به کار آگاه گرانه و بسیج آنها در تشکل های توده ای و در نهایت در یک تشکل انقلابی منضبط با اصول و موازین انقلابی در پرتو اندیشه پیشرو عصر پرداخت. زنده یاد پردل به عنوان

ناجوانمردانه افراد مسلح باند آدم خوار و مزدور حزب اسلامی گلبدین خائن در حوالی قریه "کلکان" از پا در افتاد. یاد و خاطره اش گرامی باد!

انجنیر الله محمد "عزیز" سامانی دلیر، چریک کوره دیده و یار وفادار فرزند انقلابی نامدار خلق ما، مشعلدار بزرگ و بنیان گذار «ساما» و رهبر جبهه متحد ملی افغانستان "مجید کلکانی" همراه با مجید توسط جواسیس خادیسث رژیم مزدور، جلاد پیشه و وطن فروش "پرچمی - خلقی" و عوامل کی . جی . بی در "مکروریان" شهر کابل دستگیر شدند. پس از مقاومت حماسی بی بدیل در شکنجه گاه دشمن، این دلیران نامدار تاریخ و حماسه آفرینان مردمی در بیدادگاه دشمن پلید و جنایت پیشه استوارانه ایستاده و تا لحظه اعدام در اعدام گاه پلچرخ به آرمان انقلابی خود وفادار مانده و مرگ را با گردن افراشته پذیرا شده و با مقاومت و مرگ شان حماسه ای را با حماسه دیگری پیوند زدند. مرگ این مبارزان نستوه و نامور ضایعه ای بود برای ساما، جنبش انقلابی و مقاومت ملی مردم افغانستان و ننگ ابدی ایست بر جبین شکنجه گران، جلادان و رهبران حزب و رژیم مزدور و منفور ضد دموکراتیک خلق (پرچم و خلق) و با دار اشغالگر آن سوسیال امپریالیسم شوروی!!! یاد آن حماسه سازان انقلابی گرامی و راهشان پر از رهروان صدیق باد!

از مکتب تا مدرسه انقلاب:

رفیق پردل تحصیلات ثانوی خود را در لیسه "میربچه خان" به پایان رسانید. در ضمن آموزش دروس مکتب، پردل از طریق مطالعه کتب سیاسی به ادبیات و اندیشه های دوران ساز و انسان ساز انقلابی دسترسی یافت که



رفیق پردل با جسارت و هیبت انقلابی که داشت سیداحمد را در بین قریه اش اخطار داد که از این به بعد دستت را از مال و منال مردم و دهاقین کوتاه ساز، در غیر آن برخورد انقلابی خواهم کرد. ارباب سید احمد از آن به بعد جرئت نکرد از دهقانان متذکره عُشر بستاند.

در سال ۱۳۵۰ شمسی در دوره ظاهرشاه، افغانستان در معرض خطر خشکسالی وحشتناکی مواجه گردید که در ولایات غور، بادغیس، فراه، بدخشان و هرات عده زیادی از هموطنان ما از فرط گرسنگی جان باخته و حتی تعدادی از هموطنان ما اطفال خویش را نسبت قحطی بفروش رسانیدند. درحالیکه مردم مظلوم ما تحت شدید ترین سایه فقر همه جانبه قرار داشتند، طبقات حاکمه در رفاه و آسایش کامل به سر میبردند. توزیع مواد اهدانی (برنج، گندم، شکر و البسه) دولت های بیگانه به مستحقین آن در نتیجه فساد گسترده اداری عادلانه صورت نگرفت و باعث نارضایتی مردم و محصلین پوهنتون کابل و متعلمین مکاتب ولایات شده و تظاهراتی نیز علیه حکومت به راه افتاد.

در این زمان در قریه "آقا سرای" یکی از زمینداران بزرگ به نام "ملک عصمت" که یکی از مهره های اساسی فشار و سرکوب هیئت حاکمه دولتی بالای توده های زحمتکش آن محل بود، مقداری گندم، برنج، شکر و البسه اهدانی را از ولسوالی اخذ و در قریه برای مردم سیه روز، نادار و فقیر بفروش میرساند. رفیق پردل با مداخله در موضوع، مواد اهدانی را طور رایگان برای چند فامیل غریب و نادار توزیع مینماید. موضوع را نوکران ملک عصمت برایش می رسانند و غضب، حرص و آز ملک به شور آمده و با رفیق پردل کینه گرفته و او

یک انقلابی حرفه ای، به یکی از چهره های شناخته شده در عرصه مبارزات سیاسی و پیکار انقلابی بر علیه ستمگران حکومتی و نظام پوسیده فنودال - کمپرادوری و طبقات حاکمه آن و همچنان به مثابه یک مبارز نستوه و با اوتوریت تثبیت شده در پیکار های آزادیبخش ضد تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی و سلطه استبدادی و ضد دموکراتیک اعمال میهن فروش "خلقی - پرچی" آن مبدل گردید. میتوان از نمونه مبارزات رفیق پردل در برابر دودمان سلطنتی و جمهوریت قلابی داوودی و حکومت پوشالی غلامان روسی نمونه چندی بازگو نمود.

از مدت های مدیدی استثمار فنودالی و ستم غارتگرانه قومی (در تداوم ستمگری طبقاتی و ملی گذشته) بر توده های ستمدیده ملیت های کشور ما مشخصاً دهقانان اعمال میگردد. ملاکان ارضی و دیگر متنفذین و سود خوران محلی بر مقدرات سیاسی و اقتصادی مردم ما تسلط داشتند و بطور قطع منافع طبقات حاکمه را حفظ و حراست مینمودند و پایه اصلی حاکمیت را در محلات میساختند. رژیم حاکم بالمقابل سالانه برایشان تحایف و هدایایی جهت وفاداری بیشترشان به حاکمیت پیشکش می نمود و خانها و ملاکین ارضی در تعدی و تجاوز بر جان، مال و ناموس مردم دست باز داشته و کارهای اجباری و بیگاری را بالای توده های زحمتکش تحمیل می نمودند.

چنانکه در عهد سلطنت ظاهر شاه یکی از خان های ولسوالی "ده سبز" به نام "سید احمد" از دهقانان کم زمین منطقه "آقا سرای" با جبر عُشر (یک دهم حصه حاصلات) می گرفت و مورد حمایت دولت هم قرار داشت. موضوع را دهقانان محل با رفیق پردل یار نزدیک و مونس شان در میان گذاشتند.



پس از کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ش رفیق پردل همراه با سائر همزمان انقلابی اش و در پیشاپیش شان شخصیت فرهیخته انقلابی نامور، مجید اسطوره نی، حاکمیت فاشیستی رژیم کودتای ثوری ضد ملی و ضد دموکراتیک باند های میهن فروش "خلق و پرچم" را دست نشاند و زاده تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی و مخالف منافع تاریخی اکثریت توده های زحمتکش کشور ارزیابی کرده و خیزش و رستاخیز خلق را در مقابل آن منطقی و ضروری می پنداشتند. بناءً، رفیق پردل و سائر رفقا تحت رهبری رفیق مجید در آن زمان ضمن سهم گیری فعالانه و صادقانه در پروسه وحدت محافل و منسوبین جنبش انقلابی کشور که به ایجاد "ساما" منجر شد، برای بسیج و سازماندهی توده ها و جوانان در جهت مبارزه علیه رژیم کودتا کار تدارکاتی را در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی، کار توده نی، امور نظامی، جوانان و... درکوهدامن، پروان و کاپیسا و سایر ولایات کشور روی دست گرفتند. رژیم جلااد پیشه ضد خلق و مزدور "خلقی و پرچمی" با سراسیمه گی فراوان با خصلت ماهوی ضد دموکراتیک، فاشیستی و سرکوبگرانه اش در تعقیب و سرکوب نیروی های انقلابی در سراسر کشور و منجمله تعقیب مجید و پردل در منطقه پرداخت تا بتواند عرصه مبارزه و کار انقلابی را برای شان تنگ تر نموده و احیاناً بتواند انقلابیون و مردم را از داشتن چنین رهبران فرزانه، نامدار و عمل ورزی محروم سازد.

میتوان از دهها مورد عملکرد رفیق پردل و یاران مبارز وی چند مورد را نام گرفت .

را سدی در پیش روی خود می بیند. ملک عصمت در مقابل این جسارت پردل، رفیق مکتب او را به اسم "جبار" به قتل میرساند تا توانسته باشد غرور انقلابی پردل را درهم شکند. پس از خاکسپاری جبار ، پردل سلاحش را بدوش گرفته راهی عرصه کارزار زندگی نوین گردید. در جریان درگیری مسلحانه بین پردل و زمیندار بزرگ قریه آقا سرای (ملک عصمت) که در حمایت مستقیم پادشاه افغانستان قرار داشت، دو نفر از مزدوران مسلح ملک عصمت به قتل رسیده و رفیق پردل ناگزیر به زندگی مخفی روی می آورد.

در جریان زندگی دشوار مخفی و کار انقلابی ضرورتاً سلول های تشکیلاتی توده نی و سازمانی را در بین توده ها هسته گذاری کرد. رفیق پردل در جریان مبارزه آگاه گرانه و بسیج گرانه اش در بین جوانان روستا های شمالی و مخصوصاً کوهدامن، ماهیت پلید سازشکاران و مرتجعین محلی و سیاست های دلقک بازانه رژیم و پایه اصلی آن یعنی زمینداران بزرگ را افشا ساخته و جوانان توده ای و عیاران را به طرف آموزش و فراگیری دانش سیاسی انقلابی و کسب خصال انقلابی جلب نموده و تعداد زیادی از آنان را به رسالت تاریخی شان آگاه ساخت. در کوران این مبارزه انقلابی پردل خود به یک انقلابی نامدار و نماد راستین ایستادن در مقابل زورمندان مبدل شد. این امر خشم روز افزون طبقات حاکمه، عمال و جواسیس دولت های شاهی و "جمهوری" قلابی را علیه پردل و همسنگران انقلابی وی برانگیخت .

رفیق "پردل" پس از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ شمسی:



را سامای مجید و رزمنده گان پیشمرگ آن چون پردل و رفقای همزمش کمائی کردند. افتخار ابدی به آنان!

ساما یک کانون انقلابی کوچک نبود که عملکردش به ترور این شخص ضد انقلاب و یا ضربت زدن به این گروه کوچک و یا مصادره سلاح آن پسته ضعیف دولتی خلاصه گردد. ساما ستاد رزمنده سیاسی - نظامی توانمندی با پایه های توده ای بود که ظرفیت عملیات بزرگ و حیرت انگیز نظامی را داشت. به طور مثال با یک سازماندهی دقیق در شب ۲۰ حوت ۱۳۵۸ش تحت فرماندهی فرمانده بزرگ انقلابی رفیق "پردل" یورش بر قشله یا پادگان چندین هزار نفری مشهور به "لوی حسین کوت" در چند کیلومتری شهر کابل و مصادره ۳۵۰۰ قبضه سلاح ثقیل و خفیف و مهمات آن توسط چریکهای سربکف سامانی و روابط توده ای ساما موفقاته صورت گرفت و در خدمت جبهات گرم نیروهای سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) قرار داده شد، که از عظمت و هیبت ساما حکایت میکرد. پس از اشغال نظامی افغانستان توسط سپاه وحشی اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی، این بزرگترین دستاورد نظامی برای ساما و سایر انقلابیون کشور و ضربه شدید بر پیکر رژیم مزدور پرچی - خلقی و بادار سوسیال امپریالیست آنان بود. افتخار این دستاورد و عمل موفق نظامی و مصادره و انتقال شب هنگام مقادیر زیادی از سلاح و مهمات در پهلوی سائر عوامل، عمدتاً به درایت، شجاعت و لیاقت مبارزان سامانی در آن عملیات به فرماندهی فرمانده مدبر و دلیر عملیات **"غرش رعد بهاری در شمالی"**، یعنی به پردل بر میگردد. اما با دریغ و درد عملیات "غرش رعد بهاری در شمالی" از ساما یک قربانی بزرگ نیز گرفت. او معلم عبدالستار کادر

در سرطان سال ۱۳۵۸ش در قریه "قلاغ" مربوط ولسوالی "میرچه کوت" کوهدامن تعدادی از کادر های سامانی شامل پردل، انجنیر شیر، خیر محمد، پهلوان غفور و... شبی در یک خانه در حلقه محاصره قوای مسلح خلقی ها قرار گرفتند. ولی این رفقای کوره دیده و با تجربه انقلابی با مهارت و جسارت تمام حلقه محاصره دشمن را شکسته و به تعداد (۱۳ تن) از میلیشیای خلقی و پرچی را نقش زمین ساخته و خویش را از محاصره آنها رها کردند. با دریغ یکی از سپاهیان راستین مردم، کادر ورزیده سامانی "خیر محمد" در آن درگیری مسلحانه جان خود را از دست داد. یاد و خاطره اش جاودان باد! رژیم "خلق" ضد خلق با ماهیت پلید ضد مردمی اش فدای همان شب با سببیت تمام اعضای چند خانواده در آن قریه را به شمول کودکان، زنان، جوانان و پیرمردان به قتل رسانیده و حتی مواشی آنان را به رگبار بستند.

همچنان در ۶ جدی ۱۳۵۸ش روز تجاوز ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم روس که "سامانی"ها در سر تا سر کشور با سر دادن فریاد **"روسها از ملک ما بیرون شوید!"** علیه متجاوزین شوریدند، به ساعت ۴ عصر همان روز در قسمت "کاریز" علاقه داری "کلکان" عساکر اشغالگر روسی آماج گلوله های آتشین انقلابی شاه محمد پردل و یارانش قرار گرفتند که طی آن ضربت کاری، شش تن از عساکر رهن روسی گریه کنان بقتل رسیدند و برای اولین روز خواب اشغال سرزمین دلبران را از سر اشغالگران روسی پراندند. بناءً در سطح ملی افتخار فریاد علیه تجاوز و وارد کردن اولین ضربت به نیرو های اشغالگر روسی در ششم جدی ۱۳۵۸ شمسی



رهبران اصلی ساما در حالی متحمل این ضربات شدند که این سازمان از لحاظ عملی و نظامی در جبهات نبرد مستقل در شمالی و جا های دیگر و جبهات پوششی در سائر ولایات کشور طی سالهای ۱۳۵۸ - ۵۹ شمسی قدرت عمل چشمگیری داشت. رهبرانی با اوتوریته از گونه مجید لازم بود تا حماسه سراسر کشوری سامانی را رهبری کنند.

برخلاف عده ای روشنفکران دور از پراتیک عملی مبارزاتی متراکم در شهر ها و عاشق فرهنگ و امتیازات زندگی شهری خزیده در مرکزیت ساما، رفیق پردل ضمن برخورداری از فراز هانی از فرهنگ و سابقه عیاری (ونه لومپنی) در کنار اخلاق انقلابی، از تجربه زندگی روستائی و تایید توده نی، داشتن تجارب و درایت مبارزات عملی و نظامی ضد استبدادی و تحرک دائمی بهره مند بود و به زندگی ساده و بی پیرایه روستائینان تاکستان های شمالی عادت داشت و همواره یار و یاور آنان بود. این ویژگی ها به او اوتوریته لازم مبارزاتی و سائر امتیازاتی را می بخشید که عده ای از رهبران مرکز نشین آن وقت ساما از آن بی بهره بودند. زمانی که خط راست مرکزیت ساما - نه خط بدنه و صفوف و کادرها - میرفت که غالب شود، در چنین حال و هوانی اولین کنگره ساما در جوزای ۱۳۵۹ ش دایر شد. در جریان مباحثات کنگره دو خط مقابل هم قرار گرفت: یکی خط انقلابی بنیان گذاران به رهبری رفیق مجید مطروحه در برنامه ساما و دیگری خط التقاطی لیبرالی که در اعلام مواضع تبلور یافت. در چنین فضائی این وظیفه سترگ دفاع و حراست از خط انقلابی بنیانگذاران به رهبری مجید در مقابل تهاجم ایدئولوژیک راست لیبرالی به دوش رفقای چون پردل، قاضی ضیاء(مختار)، تیمور و تنی چند دیگر افتاد. هرچند رفیق پردل و رفقای متعهدش نتوانستند از راه باز کردن لیبرالیسم در مرکزیت ساما جلو بگیرند، ولی استواری، اوتوریته سیاسی و نظامی رفیق پردل و عمل ورزی وی در کنار سهم سائر رفقاء چون قاضی ضیاء و سپس تیمور، میرویس

ورزیده سامانی و یار و یاور مجید بود که در جریان عملیات جان سپرد. یادش را گرامی و خاطرش را همیشه زنده میداریم!

نقش رفیق پردل در پروسه ایجاد "ساما" و حراست از آن:

پردل به استواری کوه های بابا و هندوکش در نقش یک انقلابی بزرگ، مونس توده های فقیر و تهیدست، الگوی حماسی جنگ پارتیزانی کبیر میهن ما و دژ مقاوم در برابر فشار ها و اشکال گوناگون ستم به ویژه ستم طبقاتی و استعماری، چون پولاد در کوره فروزان نبردهای پیهم انقلابی آبدیده شد. او در نقش یار و یاور مجید و کادر فعال و آگاه به حیث تسمة انتقالی میان رهبری و تشکیلات در کنار رفیق مجید و در همکاری با سائر رفقای بنیانگذار در امر ایجاد ساما نقش شایسته و به سزائی داشت. او به نقش سازمان پیشاهنگ در امر انقلاب به خوبی واقف بود. ایجاد سازمان پیشتاز ساما یکی از آرزوهای پردل و سائر رفقای انقلابی ما بود.

کوتاه مدتی پس از ایجاد ساما، در اثر حملات پیهم، و بعضاً مشترک استعمار و ارتجاع بر این ستاد مبارز، این سازمان اکثریت باتیان، سازماندهان و نظریه پردازان اصلی و اوتوریته های مرکزی خود از جمله رفیق مجید را از دست داد. در فضای پس از گرفتاری و اعدام رفیق مجید و ترک سنگر کردن "چپ" دگماتیک و مشغله های عملی مبارزاتی برای اکثریت چپ اصولی ساما در جبهات نبرد مقاومت ملی ضد اشغال در گوشه گوشه کشور، خط لیبرالی راست در وجود عده ای از رهبران باقی مانده در مرکز ساما ستاره اقبال خود را در حال طلوع میدید.



هستی خود را وقف امر آزادی و انقلاب و آرمان رهانی توده های مردم افغانستان کرد. بی گزاف، مردمی که او را میشناختند، شهادت رفیق پردل را بزرگترین ضربت و نبود او را عظیم ترین خلاء برای جنبش مبارزاتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) ارزیابی کرده اند.

10

اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

- تاراجگران شیرپور را بشناسیم؟:

کیها قلعه شیرپور را ویران و برای خود قصر بنا کردند؟ آنانکه با هزاران تذویر و ریا قصرها بنیاد نهاده اند، باید بدانند کسانی که قبل از اینان با ریختن خون هزاران انسان به مکتب رسیدند چه شدند؟ و مگر از آنان اثری است؟ مطمئن باشید که شما نیز پاینده نخواهید بود.

آن قصرکه جمشید در اوجام گرفت

آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت

بهرام که گور میگریفتی همه عمر

دیدي که چگونه گور بهرام گرفت

باید بفهمند! کسی با خود در قبرستان هیچ چیزی نمی برد
(کفن جیب ندارد) .

لیست تعدادی از کسانی که شیرپور را تاراج کردند:

- ۲۰ جنرال جهادی و غیرجهادی بلندرتبه.

- ۴۸ قوماندانان مسلح بر حال جهادی.

و... مزید بر وزنه عملی و مبارزاتی کادرهای متعهد به برنامه ساما در واحد های تشکیلاتی ولایات مانع از تعمیم و گسترش خط لیبرالی مرکزیت آنوقت در خارج از محدوده شهر کابل شد. این مقاومت در مقابل حملات راست در کابل و در مرکز سازمان، آن عمل افتخار آفرینی است که در تاریخ ساما به نام پردل، قاضی ضیاء، رفیق تیمور، میرویس، رضا(محمد علی) و رفقای دیگر ثبت شده است. این دوآلیسم فکری زیر نام "مرکزیت و تشکیلات" هرچند ضربات کاری ای بر ساما وارد کرد، اما ارجمند "رهبر" و رفقای همزم او در کنفرانس سرتاسری ساما در سال ۱۳۶۲ش به آن و به تسلیم طلبی ناشی از آن مقطع با قاطعیت پایان دادند.

ناپدید شدن و مرگ اسرارآمیز رفیق شفیق "پردل":

رفیق پردل به تاریخ ۲۴ سرطان ۱۳۵۹ شمسی پس از دیدار تیم چریکی سامانی عملیات مصادره خزانه مزدوران روس در گلپهار (در ۲۵ سرطان) و عالی ارزیابی کردن روحیه رزمی رفقای تیم، حوالی ظهر همان روز با گادی از گلپهار عازم سید خیل در پروان شده و بایسکلی را از خانه یکی از روابط تشکیلاتی ساما گرفته و با گفتن اینکه سه روز بعد بر میگردم، از راه منطقه بگرام عازم کوهدامن شد. جاودان یاد پردل در فاصله راه میان سید خیل در پروان تا کوهدامن ناپدید گردید و هیچ و قتی هم سر قرارش با رفقاء برنگشت. برای رفتن به کوهدامن او باید مناطق بگرام تا قره باغ را طی می کرد، مناطقی که علاوه از روس ها و مزدوران شان در پایگاه هوایی بگرام و جاده منتهی بدان، افراد مسلح حزب اسلامی گلبیدین در آن حضور داشتند.

با هزار درد، پردل پس از مجید و سائر باتیان انقلابی ساما، به عنوان بزرگترین اوتوریته مبارزاتی ساما در منطقه و به عنوان فرماندهی مدبر و توانا، عضو کمیته مرکزی و مسنول عمومی نظامی ساما، در یکی از بحرانی ترین لحظات مبارزات درونی ساما و در اوج مبارزات نظامی ساما کشته شد و صادقانه



- حاجی محمد محقق که چندین خانه در کابل ولایات
کشور دارند.

- فهیم ده هاخانه ی مجلل در پروان دوم، کارته پروان و
وزیر اکبرخان و چندین منزل دیگر در تایمنی، خیرخانه و
پل باغ عمومی، دبی و... دارد.

- عبدالله (مشوربه دبل عبدالله) منازلی در پنجشیر، کابل و...
- دامادهای فهیم هر کدام در کارته پروان، مقابل لیسه نادریه
و خیرخانه - خانه دارند.

- عبدالحسین، حاجی مقیم، عبدالمین و عبدالقیم برادران
فهیم زمینهای شیرپور توزیع گردید که هر کدام بر علاوه در
پروان دوم، پروان سوم مقابل باغ بالا و کارته پروان خانهها
داشته و مصروف تجارت و سنگهای قیمتی پنجشیر
تیکه داری تعمیرات آیساف در ساحات پلچرخ و دارالامان
می باشند.

- حاجی محمد عثمان کاکای فهیم در شیرپور زمین غصب
نمود که قبلاً هم مالک دو خانه در بهارستان کارته پروان و
پروان سوم بود.

- عتیق الله، نجیب الله، حاجی فرید پسران کاکای فهیم و ثریا
دختر کاکایش که همه دارای دو سه حویلی در شهر کابل
بودند، زمینهای شیرپور داده شده.

- قره بیگ قبلاً رییس سره میاشت از پنجشیر که دارای سه
خانه می باشد.

- نظری رییس اداری وزارت حج و اوقاف دو خانه دارد.

- تورن اسماعیل وزیر آب و برق، در کابل، هرات، دبی،
مشهد و...

- عطا والی بلخ چندین درجن قسرو بلدنگ در مزار، کابل،
دوشنبه، تاشکند و دبی و... دارد.

- ۸ معاون وزیر

- ۵ معاون والی

- ۲۲ تاجروابسته به فهیم، قانونی، عتیق اله بریالی قبلا
معاون وزیر دفاع پسر خاله قانونی و بسماله محمدی وزیر
دفاع در در زمان جمهوریت .

- جنرال عارف قبلا رییس عمومی امنیت ملی و وکیل در
شورای ملی از پنجشیر و پنج تن از اقاربش.

- روسای امنیت دولتی و داخله.

- امیرالدین سالک معاون شاروالی

- انجنیر عبدالطیف رییس اسکان

- ملا تاج محمد والی قبلی کابل و وکیل شورای ملی.

- احمد مسعود پسر احمد شاه مسعود.

- مفتاح الدین کارمند عالی رتبه امنیت دولتی.

- انجنیر محمد اسحق رییس قبلی رادیو و تلویزیون.

- بابا جلندر قوماندان شورای نظار از پنجشیر.

- نوریه زینب انوری رییس کودستانها، خاتم انوری قبلا
وزیر زراعت و هرات.

- بسماله وزیر دفاع برای پسرانش عنایت الله و هدایت الله
از پنجشیر و...

افرادى که در شیرپور زمین گرفته اند و خانههای قبلی شان
افشا شده است.

- قانونی وزیر قبلی داخله و معارف و فعلا ریس ولسی جرگه
که در حصه اول خیرخانه، وزیر اکبرخان، هند، لندن و دویبی
وجاهاى دیگر قصر.

- برادران احمد شاه مسعود مالک چندین قسرو بیلدینگ
در داخل و خارج.

- میر حیدر مطهر از پنجشیر مدیر روزنامه آرمان در کابل



- گزارشگر محلی :

گزارش در مورد فروش یک نوع گیاه قیمت بها توسط اداره زراعت ولسوالی ناور ولایت غزنی !
یک نوع گیاه بنام (هیله رنگ) در کوه و بیابان ولسوالی ناور میروید که در بازارهای مافیایی قیمت گران دارد فی کیلو به ۳۰ هزار افغانی میباشد ، کارمندان زراعت ولسوالی ناور ولایت غزنی در فصل خزان اقدام به جمع آوری برگ و

- عبدالبصیرسانلگی سابق قوماندان امنیه کابل وفعلا والی پروان که سه خانه و ۳۰ باب د کان قبلاً در شهر کابل داشت.
- غضب قسمت ازپارک وزیراکبرخان به وسیله جبار ثابت لوی ثارنوال ودیگران.
- جنرال ظاهراغبر(مشهور به ضابط ظاهر) از پنجشیر و برادرانش طاهروصدیق شباب فعلا در جرمنی در ساحه گولای سینمای خیرخانه قصر شاهی در پروژه جدید و جای دیگر خانه ها دارند شیرپور را نیز چورپور کرده اند.
- محمد شریف شریفی برادر قانونی که در خیرخانه و خارج کشور...خانه دارد.
- عتیق الله بریالی از پنجشیر قبلا معاون وزارت دفاع چندین خانه رهاشی دارد.
- جنرال داود قبلا معین مبارزه باموادمخدرو وزارت داخله از پنجشیر چندین خانه در کابل وولایات کشور دارد.
- سارنوال کرام الدین قبلا سارنوال شورای نظار، رئیس را در کارته پروان تصاحب کرده و سرک عمومی را مسدود اداره سوم امنیت ملی، رئیس دفتر مارشال فهیم در وزارت دفاع، رئیس فدراسیون فوتبال و والی پنجشیر خانه های متعددی خریداری و غضب نموده است.
- جنرال محمدعارف رییس امنیت دولتی ازپنجشیرکه سه خانه ساخته است.
- عبدالحمود قبلا لوی ثارنوال از پنجشیر چندین خانه درشهرکابل دارد.
- حاجی شیرعلم قوماندان سیاف که در تایمنی، کمپنی پغمان خانه دارد.
- قوماندان ملاعزت که در کارته پروان، خوشحال خان وپغمان خانه دارد.



اوس دادی چې بیا د خلیلزاد د ناڅاپي او نا اعلان شوي سفر سره د دلتا کمیني بیا دا قرارداد لاسلیک کړ. دا یوه لویه پروژه ده، هیله ده د افغانستان د ملي ګټو په نظر کې نیولو سره په ښه توګه عملي شي.



هشت مهاجر افغان در حادثه ترافیکی در سیستم و بلوچستان جان باختند. منابع گزارش می‌دهند که در یک رویداد ترافیکی در محور خاش-سراوان ولایت سیستم و بلوچستان ایران ۹ تن به شمول هشت مهاجر افغان جان باختند و هفت مهاجر دیگر زخمی شدند. این رویداد امروز در پی برخورد دو موتر حامل مهاجرین افغان با یک موتر باربری رخ داده است. منابع می‌افزایند که وضعیت مهاجران زخمی نیز وخیم گزارش شده است.

18 نوامبر 2025

- تاجران پاکستانی:

بستن راه‌ها با افغانستان، مردم پاکستان را نابود می‌کند شماری زیادی از تاجران پاکستانی در یک گردهمایی اعتراضی گفته‌اند که حکومت پاکستان باید افغانستان گفتگو

ریشه آن می‌زنند که در جریان هفته جاری حدود ۴۰۰ کیلو از گیاه مذکور را بعد از جمع آوری از ولسوالی ناور، و به شکل قاچاق به ولایت غزنی ارسال نموده‌اند.

- گزارشگر محلی:

گزارش در مورد ثبت نام افراد انتحاری در دانشگاه کابل و غزنی!

افراد استخبارات و امریه معروف گروه طالبان طی اعلامیه در دانشکده شرعیات دانشگاه های ولایت غزنی و کابل جوانان محصل دانشکده شرعیات را تشویق به ثبت نام به انتحاری نموده‌اند این اعلامیه از تاریخ ۲۵ اکتبر سال جاری شروع و تا هنوز ادامه دارد.

نوت: از دیگر دانشگاه های ولایات تا کنون اطلاع موثق نداریم.

- د خلیلزاد مرموز تګ او راتګ بې څه نه

د خلیلزاد مرموز تګ او راتګ بې څه نه وو، مګر چې د افغانستان ملي ګټې پکې خوندي وي، نور یې مهمه نده. دا سړی آن د نویمې لسیزې له پیل څخه په جنوبي آسیا کې د همدې پروژې په عملي کولو کې دخپل وو، کوم د جځادي ډلو د خپلمنځي جګړو له کبله یې عملي کول مشکل وو. په هغه وخت کې د یوناکال په نوم یوه امریکایی کمپني غوښتل چې دا پروژه پیل کړي. د سعودي د دلتا کمپني هم دا قرارداد غوښته، مګر یونا کال دمخه شو. د همدې پروژې لپاره د طالبانو ډله هم جوړ کړل شوه چې له بولډک څخه تر تورغوندي پورې لاره یې ورباندې امن کړه.



بر اساس گزارش رسانه‌های پاکستانی، در حال حاضر یکسیر انار ۸۴۰۰ کلدار و یکسیر انگور ۷۰۰۰ کلدار در بازارهای پاکستان به فروش می‌رسد.

فروشنده‌گان و خریداران در پاکستان از افزایش بی‌پیشینه قیمت میوه‌ها و سبزیجات پس از بسته‌شدن راه‌های تجاری این کشور با افغانستان ابراز نگرانی عمیق می‌کنند.

چندی پیش رهبری حکومت افغانستان اعلام کرد که وابستگی تجاری با پاکستان را کاهش می‌دهد و به تاجران و صنعت‌کاران افغان نیز هدایت داد تا هرچه عاجل راه‌های بدیل تجارت با پاکستان را جستجو کنند.

17/نوامبر/2025

- قتل مرموز فرخنده

قتل مرموز فرخنده؛ وقتی عدالت پیش از حقیقت دفن می‌شود
مرگ مرموز فرخنده، دختر ۱۷ ساله‌ای که تنها چهل‌وپنج روز پس از ازدواج در خانه شوهرش جان باخت، بار دیگر پرده از واقعیتی برداشت که سال‌هاست زیر خاکستر سکوت و ترس در افغانستان نفس می‌کشد: خشونت عادی شده و دستگاه قضایی فروپاشیده‌ای که حتی در مرگ نیز زن را از حق رسیدگی و حقیقت محروم می‌کند.

فرخنده یکی از هزاران دختری است که قربانی ترکیبی از مردسالاری، نفوذ قبیله‌ای و بی‌عدالتی نهادینه‌شده می‌شود؛ اما آنچه این پرونده را تکان‌دهنده‌تر می‌سازد، نقش ساختار قدرتی است که نه تنها در زندگی زنان، بلکه در مرگ آن‌ها نیز اعمال سلطه می‌کند.

ازدواج تحمیلی، فرار از مدرسه و ورود به دنیایی بی‌پناه

فرخنده در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که بسته‌بودن مکاتب دخترانه، او را از آموزش و استقلال فکری محروم کرد. محرومیت از آموزش یعنی محرومیت از آگاهی، و همین

نموده و هر چه زودتر راه‌ها را بازگشایی کند. یکی از این تاجران پاکستانی می‌گوید که مردم و تاجران می‌دانند که بستن را چقدر بر پاکستان خسارت وارد کرده است. تاجر پاکستانی تاکید کرده است که بستن راه‌ها ما را نابود می‌کند.

- آتش‌سوزی در خواهان بیش از 100 لک افغانی خسارت برجا گذاشت .

مسئولان در قوماندانی امنیه بدخشان می‌گویند که در پی وقوع آتش‌سوزی در قریه حوضی‌شاه ولسوالی خواهان این ولایت حدود 10 دکان با تمام لوازمشان طمع حریق گردیده است.

این آتش‌سوزی که شب گذشته رخ داده خسارت آن بالغ بر 100 لک افغانی تخمین زده شده است.

علت این آتش‌سوزی تاکنون مشخص نشده است.

- بسته شدن راه‌های تجارتی؛ قیمت میوه در پاکستان به گونه چشمگیری افزایش یافته است

منابع محلی : پس از بسته‌شدن راه‌های تجاری پاکستان با افغانستان قیمت میوه‌های کشور که به پاکستان صادر می‌شدند، به گونه بی‌پیشینه افزایش یافته است.





افراد بانفوذ، نه نهادهای نظارتی

فشار امنیتی، نه شفافیت

سرکوب قربانیان، نه حمایت از آنان

در چنین شرایطی، عدالت نه یک نهاد است و نه یک حق؛ بلکه امتیازی است که فقط برای قدرتمندان محفوظ می‌ماند. او دختر ۱۷ ساله بود از ولسوالی چاه‌آب تخار که با قلبی پر از امید و آرزو پا به زندگی تازه‌ای گذاشت و سپس در محیطی پر از فشار و خشونت جامعه مردسالار و ضد زن زندگی می‌کرد.



صدای زنانی که سال‌ها به دلیل سنت‌های ناعادلانه و مردسالاری مظلوم و بی‌صدا باقی مانده‌اند، امروز باید شنیده شود. در سال‌های اخیر ما دیدیم که نزدیک به صد دختر جوان و نوجوان و هزاران زن به طالبان به زور و اجبار، مورد تجاوز جنسی و ازدواج اجباری قرار گرفته و یا به شکل فجیعی کشته شده‌اند.

در یکی از ولایت‌ها دیدیم که یک دختر به زور و اجبار برای یک دزد و ولگرد طالبان نکاح شد. این دختران تنها

ناآگاهی ناخواسته، بسیاری از دختران نوجوان را در معرض ازدواج‌های زودهنگام قرار می‌دهد؛ ازدواج‌هایی که اغلب بر بنیان «توافق خانوادگی» شکل می‌گیرد نه بر مبنای رضایت و آمادگی.

از چنین نقطه آغازین نابرابر، نمی‌توان انتظار داشت سرنوشتی جز آسیب، کنترل و وابستگی رقم بخورد.

مرگی که مشکوک بود، اما فرصت پرسش نیافت

فرخنده در خانه خانواده شوهرش جان باخت؛ خانهای که باید امن‌ترین مکان زندگی او می‌بود، اما تبدیل شد به سکوی خاموشی‌اش. با این حال، بخش تاریک‌تر ماجرا آنجاست که جسد او پیش از آن‌که زبان حقیقت باز کند، خاموش شد.

گزارش‌هایی مبنی بر جلوگیری از انتقال جسد به طب عدلی و اعمال فشار بر خانواده دختر، نشان می‌دهد که قدرت اقتصادی و نفوذ اجتماعی برخی افراد، می‌تواند مسیر عدالت را سد کند.

این پدیده تازه نیست. در افغانستان امروز، نفوذ محلی و ثروت، جای قانون را گرفته است و آن‌که قدرت دارد، تصمیم می‌گیرد که چه چیزی «تحقیق شود» و چه چیزی «فراغوش شود».

طالبان؛ نظامی که قانون را با اراده افراد بدل کرده است در هیچ نظام قضایی سالم، چنین اتفاقی قابل قبول نیست که یک مرگ مشکوک بدون کالبدشکافی و تحقیقات حرفه‌ای دفن شود.

اما مشکل اینجاست که افغانستان زیر سلطه طالبان، سیستمی حرفه‌ای، استاندارد و بی‌طرف ندارد. آنچه وجود دارد، ترکیبی است از:

تصمیم‌گیری‌های سلیقه‌ای، نه قانونی

روندهای شفاهی، نه مکتوب

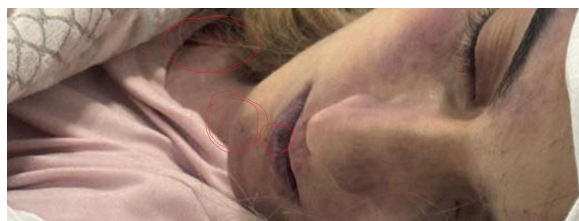


حاجی ملنگ تهدید شده‌اند. به ادعای خانواده، جسد بدون رضایت پدر و بدون انجام تحقیق، به سرعت دفن شده است.



منابع نزدیک به خانواده دختر می‌گویند که اقارب قصد انتقال جسد به طب عدلی را داشتند، اما حاجی احسان‌الله سهم‌دار معدن طلای قریه سمتی در ولسوالی چاه‌آب تخار و شریک بشیر نور زی مانع انتقال جنازه شده است.

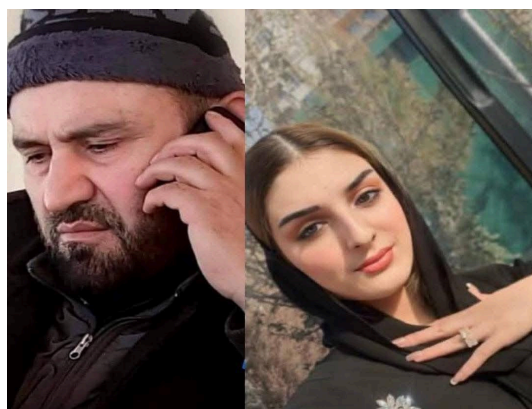
به‌گفته این منابع، برادر فرخنده در شرکت استخراج طلای حاجی احسان‌الله کار می‌کند و حاجی ملنگ با استفاده از نفوذ گسترده خود، تاکنون خانواده دختر را وادار به سکوت کرده است.



بنابراین تحقیق ضروری است: هرچند علت مرگ فرخنده سکتۀ مغزی گفته شده، اما آثار زخم، کبودی، نشانه‌های واضح ضرب‌وشتم کاملاً دیده می‌شود. چرا اجازه انتقال جنازه به طب عدلی داده نشده است؟ از مسئولان می‌خواهیم پیش از آنکه جسد در قبر از بین برود، پلیس آن را خارج کرده، علت مرگ را بررسی کند و ظالم را به سزا و قانون بسپرد.

نمونه‌ای کوچک از هزاران دختر دیگر هستند که ما حتی از سرگذشت فاجعه‌بار شان مطلع نیستیم و به زور داده می‌شوند.

و مرگ فرخنده را سکتۀ مغزی اعلام کردند، تلاشی برای پرده‌پوشی جنایت و زن‌ستیزی شان. اما وظیفه ماست که حقیقت را فریاد بزیم و چهره‌ی پر خون و ریم طالبان وحشی را برملا کنیم.



تازه عروسی پسر حاجی ملنگ، از چهره های مافیایی طلا و مواد مخدر تخار بصورت مرموز در کابل کشته شده است

منابع محلی در ولسوالی چاه‌آب تخار می‌گویند فرخنده، دختر ۱۷ ساله‌ای که حدود یک‌و‌نیم ماه پیش با پسر یکی از افراد بانفوذ محلی ازدواج کرده بود، در شرایط مشکوک در کابل جان باخته است.

فرخنده ۴۵ روز پیش با عماد الله (مشهور به الماس)، پسر حاجی ملنگ، در یک ازدواج «تحمیلی» عروسی کرده بود و نزدیکانش می‌گویند او پس از ازدواج در فضای فشار و خشونت زندگی می‌کرد.

به گفته منابع، جسد او دو شب پیش در آپارتمانی نزدیک خانه مادر شوهرش در گلبهار سنتر کابل پیدا شد.

خانواده فرخنده مرگ او را «غیرعادی» می‌دانند و می‌گویند هنگام انتقال جسد برای بررسی طب عدلی، از سوی فرزندان



کرده است. هفته گذشته نیز یک چوپان هزاره در ارزگان کشته شد و باز هم هیچ فردی به اتهام دخالت در این حادثه دستگیر نشد. (18 نوامبر 2025)

- انگار جغرافیای به اسم افغانستان برای دفن انسان ها ساخته شده !
گزارش گر محلی : از حادثه‌ی هولناکی که امروز در همسایگی ما رخ داد، عمیقاً شوکه شدم.
قتل یک پسر جوان توسط پدرش با ضربه‌ی چاقو امروز (18 نوامبر 2025) در کابل .

حدود ساعت ۹ تا ۱۱ پیش از چاشت، خبر تکان‌دهنده‌ای منتشر شد که پسر ۱۹ ساله‌ای، که گفته می‌شود دچار اختلال عصبی خفیف بوده اما با این‌حال کارگری می‌کرده، به‌دست پدرش به‌طرز بی‌رحمانه‌ای به قتل رسیده است.

به گفته‌ی شاهدان، پدر پس از وارد کردن صدها ضربه‌ی چاقو، جسد پسرش را به پیش‌خانه منتقل کرده و حتی پس از مرگ نیز چندین ضربه‌ی دیگر بر پیکرش وارد کرده است.

این حادثه امروز در کابل در ناحیه دهم منطقه‌ی چهار قلعه، مخزن آب رخ داده است .

انگیزه این جنایت هنوز به‌طور دقیق روشن نیست و بررسی‌های نهادهای مسئول ادامه دارد.

- گزارش گر محلی :
وزارت ارشاد، حج و اوقاف طالبان می‌گوید که تراشیدن ریش، تقلید از زنان و حرام و ممنوع است.

- کوچی‌های مسلح نوروز را در ولسوالی دایمیرداد بقتل رساندن

کوچی‌های مسلح نوروز را که یک جوان هزاره بود زمانی از بین بردند که او پس از سال‌ها دوری تصمیم داشت دوباره به زادگاهش برگردد. قریه قوطوی ولسوالی دایمیرداد که پیش از این حدود دوصد خانواده در آن زندگی می‌کردند در نتیجه رفت‌وآمد و درگیری‌های مکرر گروه‌های مسلح کاملاً خالی شده بود. نوروز که در کابل با تنگدستی و بیکاری رویه‌رو شده بود همراه با برادر و خانواده‌اش راهی قریه اجدادی خود می‌شود.



خبر بازگشت او به گوش افرادی می‌رسد که نمی‌خواستند خانواده‌های هزاره دوباره به خانه‌ها و زمین‌هایشان برگردند. چند نفر از آن‌ها ساعت‌ها راه‌پیمایی می‌کنند تا خود را به نزدیکی خانه نوروز برسانند. زمانی که نوروز از خانه بیرون می‌شود او را هدف گلوله قرار داده و از بین می‌برند. برادرش نیز هنگام بیرون شدن از خانه مورد تیراندازی قرار می‌گیرد و اکنون در یکی از شفاخانه‌های کابل در حالت کما به‌سر می‌برد.

با وجود تکرار چنین رویدادهایی و هدف قرار گرفتن افراد هزاره در این مناطق، تاکنون هیچ‌کسی از میان افراد مسلح یا کسانی که با آن‌ها در ارتباط اند پاسخگو نشده است و این بی‌توجهی زمینه ادامه این رفتارها را فراهم



وزارت ارشاد، حج و اوقاف طالبان همچنین آرایش زنان و «استفاده از کلاه گیس، رنگ کردن ناخن‌ها، اصلاح ابرو و مژه‌ها، تغییر اندازه و شکل لب‌ها، تراشیدن دندان‌ها یا نازک کردن آن‌ها و گذاشتن دندان‌های پلاستیکی به روی دندان‌های طبیعی» را تغییر خلقت خداوند و حرام دانسته است.

طالبان از زمان تسلط دوباره بر افغانستان محدودیت‌های گسترده‌ای بر زندگی شخصی و اجتماعی شهروندان کشور وضع کرده‌اند.

این گروه تا کنون بارها زنان و مردان جوان را به‌دلیل تراشیدن یا کوتاه کردن ریش و عدم رعایت پوشش مدنظر این گروه، بازداشت و زندانی کرده است.

نهادهای بین‌المللی حقوق بشری این اقدامات را نقض حقوق بشری افراد، از بین بردن آزادی‌های اساسی و توهین به کرامت انسانی آنان دانسته و خواستار توقف آن شده‌اند.

اکثر خانواده‌ها در افغانستان در صبحانه نان و چای بدون شکر می‌خورند.

زنان و اطفال آسیب‌پذیرترین قشر در برابر گرسنگی هستند. اوایل امسال، صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) هشدار داده که حدود ۱۱ میلیون کودک زیر ۵ سال به علت سوء تغذیه شدید در خطر مرگ اند. به اساس آمار، بیش از ۳،۲ میلیون کودک در افغانستان به سوء تغذیه دچار اند



به گزارش خبرگزار محلی، این وزارت امروز با نشر موضوع خطابه نماز جمعه این هفته، از خطیبان خواسته است که در مورد «تغییر دادن خلقت خداوند، که تراشیدن ریش نیز از جمله آن است، عمل برخلاف فطرت و گناه بزرگ است» سخنرانی کنند.

این وزارت در توضیحاتی که برای این موضوع آورده، گفته است: «وقتی مرد ریش خود را می‌تراشد، در حقیقت خود را مشابه زنان ساخته و زینت خود را از بین برده است.»

وزارت ارشاد، حج و اوقاف افزوده است که زینت زنان در مو و زینت مردان در ریش است.

این وزارت همچنین با اشاره به حدیثی گفته است که خداوند مردانی را که خود را شبیه زنان می‌کنند و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌کنند، لعنت کرده است.



در توضیحات این وزارت همچنین با اشاره به یک حدیث دیگر آمده است کسی که ریش خود را می‌تراشد باید مجازات شود.

این وزارت افزوده است که تراشیدن کامل ریش کار یهودیان، هندوها و مجوسیان عجم است.



11

سلطه رسانه‌های شورای نظار و وارونگی روایت‌ها در چهار دهه اخیر

از رسانه‌های غربی - عمدتاً وابسته به جریان‌های یهودی-فرانسوی - همراه با تیم داخلی شورای نظار، روایتی قهرمان‌ساز از مسعود بنا کردند؛ روایتی که در دهه ۱۹۹۰ نیز برای توجیه تصمیمات نظامی و سیاسی او به کار گرفته شد.



شورای موسوم به «نظار» در سال ۱۹۸۳، پس از توافق احمدشاه مسعود با فرماندهان شوروی مبنی بر پرهیز از هدف قرار دادن کاروان‌های اکمالاتی در سالنگ و جلوگیری از درگیری مستقیم، به صورت رسمی شکل گرفت. هدف اصلی این شورا ایجاد و تثبیت چتر هژمونیک مسعود و همپیمانانش در شمال افغانستان و سپس گسترش تدریجی آن به بخش‌هایی از جنوب و مشرقی بود.

از همان آغاز، یک تیم منسجم رسانه‌ای برای توجیه تصمیمات سیاسی و نظامی مسعود ساخته شد. او با ایجاد شبکه‌ای چند لایه از روابط با فرانسه، آمریکا، برخی کشورهای اروپایی و با استفاده از لابی‌های مختلف - به‌ویژه حلقه‌های فراماسونی و بخش‌هایی از دستگاه رسانه‌ای غرب - توانست کانال‌های مستقلی برای دریافت کمک‌های مالی، تسلیحاتی و سیاسی ایجاد کند.

هرچند گلب‌الدین حکمتیار از حمایت گسترده پاکستان و سهم اصلی کمک‌های توزیع‌شده این کشور را بدست می‌آورد، اما مسعود هم‌زمان از حمایت مستقیم فرانسه، هند، بریتانیا، آلمان و عربستان سود می‌برد؛ مجموعه‌ای که موازنه جنگ و سیاست را به‌طور آشکاری به نفع او تغییر داد.

در میان چهره‌های غربی، نقش برنار-آنری لوی (Bernard-Henri Lévy) در خلق و تثبیت چهره رسانه‌ای مسعود برجسته بود؛ چهره‌ای جنجالی که رد پای او در بسیاری از پروژه‌های ژئوپولیتیک و مداخلات منطقه‌ای از کردستان عراق تا بالکان دیده می‌شود. شبکه‌ای

در سطح منطقه‌ای، شماری از روشنفکران و ملی‌گرایان ایرانی، از جمله محمدحسین جعفریان و چنگیز پهلوان، به‌دلیل تباری، فرهنگی و سیاسی، به برجسته‌سازی مسعود کمک کردند و مشروعیت بیشتری به مواضع او بخشیدند. این تبلیغات حتی بر بخش‌هایی از دستگاه سیاست‌گذاری ایران نیز اثر گذاشت و سبب بازنگری تهران در حمایت از احزابی چون حزب وحدت شد. کاهش محسوس حمایت نظامی ایران از حزب وحدت یکی از عواملی بود که به تضعیف دفاعی غرب کابل انجامید و سرانجام رهبری حزب را واداشت تا در واپسین روزها برای بقا به مذاکره با شاخه‌های نسبتاً معتدل‌تر طالبان - همچون گروه ملا بورجان که بعدتر خود هدف تصفیه قرار گرفت - روی بیاورد.



پساین، بیش از شصت درصد ساختار سیاسی-نظامی کشور عملاً زیر نفوذ شورای نظار قرار گرفت.

ترکیب این نفوذ با قدرت رسانه‌ای داخلی و خارجی، زمینه‌ساز تثبیت یک روایت دوگانه شد: حکمتیار در مقام «قصاب کابل» معرفی گردید و مسعود به‌عنوان «قهرمان ملی» تثبیت شد.

این روند پس از سقوط جمهوریت نیز ادامه یافته است. رسانه‌هایی چون افغانستان اینترنشنال، آمو، موج و ده‌ها کانال یوتیوبی عمدتاً توسط چهره‌ها و گروه‌های همسو با شورای نظار اداره می‌شوند و عملاً در بازتولید همان روایت تاریخی-سیاسی چهار دهه اخیر نقش ایفا می‌کنند.



در این میان، با وجود حضور چشمگیر هزاره‌ها در عرصه فرهنگی و رسانه‌ای، آنان در تولید روایت تاریخی مستقل، مستند و تاثیرگذار موفقیت چندانی نداشته‌اند. فعالیت‌ها بیشتر واکنشی، مقطعی و درون‌گرا بوده‌اند و کمتر به سوی خلق یک گفتمان منسجم و پژوهش‌محور حرکت کرده‌اند؛ گفتمانی که توانایی رقابت با روایت مسلط و یک‌سویه چهار دهه گذشته را داشته باشد.

بقلم : Shadab Aziz

با شکل‌گیری نظام جدید پس از ۲۰۰۱ و ظهور ده‌ها تلویزیون، رادیو و روزنامه، هژمونی رسانه‌ای شورای نظار همچنان پایدار ماند. طیفی از رسانه‌های نوپا توسط چهره‌ها و شبکه‌های نزدیک به این شورا مدیریت می‌شد؛ امری که نه‌تنها عرصه را بر دولت‌های کرزی و سپس اشرف‌غنی تنگ کرد، بلکه سبب شد مسئولیت بخش مهمی از ناکامی‌ها و بی‌ثباتی‌ها تنها به دوش ایلیت پشتون بیفتد و نظاری‌ها همیشه طلبکار باقی مانده از پذیرش هر نوع مسئولیتی طفره روند. آنها با یک هژمونی رسانه‌ای علت ناکامی‌ها را تباری جلوه داده، این طور وانمود کردند که هژمونی پشتون مانع هر خیرری در کشور است. در حالی که زدو بندهای استخباراتی و فساد گسترده در بین سران نظار عامل بسیاری از گسست‌ها بود.



این هژمونی رسانه‌ای نقش مهمی در وارونگی روایت‌ها از دهه نود داشت؛ به‌ویژه در بازنمایی جنگ‌های کابل و ویرانی‌های گسترده آن دوره. همکاری فعال شورای نظار - به‌ویژه محمدقسیم فهیم - با ایالات متحده در سال ۲۰۰۱، موقعیت این جریان را در نشست بن تقویت کرد و به آنان قدرت چانه‌زنی بی‌سابقه بخشید. نتیجه آن بود که در نظام



زحمتکشان و شکل و جهت دادن به افکار و عملکرد
آنهاست .

12

در پشت قوانین ظالمانه سرمایه داری...

چه جبونانه و خائنانه است نوحه جغد
آسای آنان که به امواج خروشان قهر
مردم و سمت گیری درست نهائی آن
پاور ندارند و راه رستگاری و نجات
را نه با مردم بلکه با یک دشمن علیه
دشمن دیگر سراغ مینمایند و یا از بیم
دو دشمن گوشه گیری و انزوای بی
درد سر را در پیش میگیرند.

رفیق مجید کلکانی

پشت هر قانون سرمایه دار یک لوله تفنگ است نه تنها اسلحه ، بلکه کل قوای مسلح و سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و شهربانی و نهاد دین و روحانیت و در یک کلام ، کل دولتی که در خدمت طبقه سرمایه دار حاکم است در پشت قوانین ظالمانه سرمایه داری کمین کرده اند . تنها فرودستان مکلف و مجبور به اجرای مفاد قانون هستند ! قانون تنها برای کنترل و زمین زدن فرودستان تصویب و اجرا میشود . ترساندن مداوم ضعفا از عذاب الهی و آتش دوزخ هم برای آنست که قوانین بیداد گرانه طبقه حاکم خوب در روان طبقه فرودست رسوخ کند و فرودستان طوری به فرمانبرداری و اطاعت خو بگیرند که حتی در خلوت خود جرات و شهامت در آویختن با قوانینی که ماهیتاً با قوانین و رسوم بردگی هیچ تفاوتی ندارند را نداشته باشند . آخوندیسم به مثابه یک بازوی سلطه طبقه حاکم ، اگر مردم را از خدا و جهنم میترساند در حقیقت مراد و هدفش آنست که مردم از خودش و طبقه حاکم بترسند . این بازوی نامرئی مثل مخدرهای قوی کارش خواب و کرخت کردن بازو و ذهن و زبان کارگران و

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
نه دارند . صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد .



13

مارکس:

یک بار به جنی گفتم:

می‌دونی من از چی بیشتر از همه می‌ترسم؟

جنی: که انقلاب کارگری هیچ وقت اتفاق نیفته؟

مارکس: گفتم نه! انقلاب اتفاق می‌افته، اما می‌ترسم آدمایی مثل پیپر اونو قبضه کنن. آدمایی که تا قدرت دستشون نیست چاپلوسی می‌کنن و وقتی که قدرت به دستشون افتاد خودنما و قلدر میشن؛ دگماتیزم و جزم‌گرا. اونا از طرف پرولتاریا و طبقه کارگر حرف می‌زنن. اندیشه‌های منو برای دنیا تفسیر می‌کنن هرم قدرت جدید با تقدس جدید می‌سازن؛ با چماق تکفیر و لیست سیاه، تفتیش عقاید و جوخه‌های اعدام، و همه‌ی اینا به نام کمونیسم انجام میدن، دنیا رو به امپراتوری‌های سرمایه‌داری و امپراتوری‌های کمونیستی تقسیم می‌کنن. اونا رویای زیبای ما رو زیر پاشون له می‌کنن. برای پاک کردن اونها انقلاب جدیدی لازمه، شاید دو سه تا! این چیزیه که من ازش می‌ترسم.

پول وفاداری را به بی وفایی،

عشق را به نفرت، نفرت را به عشق،

فضیلت را به شرارت، شرارت را به فضیلت،

خدمتکار را به ارباب، ارباب را به خدمتکار،

حماقت را به هوش و هوش را به حماقت تبدیل می‌کند.

چون پول به مثابه مفهومی فعال و موجود از ارزش،

تمام چیزها را درهم می‌آمیزد و معاوضه می‌کند،

خود نیز [بیان گر] درهم آمیختگی و معاوضه‌ی عام همه چیزها

- جهانی وارونه - یا به عبارتی درهم آمیختگی و معاوضه‌ی همه‌ی کیفیت‌های طبیعی و انسانی است.

کارل مارکس-دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی



د ډهلي د چاودني سره يي سمدلاسه

د اسلام آباد په سړک باندې چاودنه

وکړه او بي له تحقيقه يي ډهلي او

کابل گرم وبلل. دادی د بي شرمي

انتها!!



14

را استوار ساخته‌اند. اما در جوامع بحران‌زده‌ای چون افغانستان، نقد اغلب به میدان نزاع شخصی و قوم‌محور بدل شده است.

در چنین فضاهایی، قلم از رسالت روشنگری فاصله می‌گیرد و به ابزاری برای نفی دیگری و تثبیت خود بدل می‌شود. این مقاله می‌کوشد تا نشان دهد که چرا نقد در جامعه ما از مسیر علمی و آکادمیک دور افتاده و چگونه می‌توان آن را به جایگاه اصلی‌اش بازگرداند.

۱. غیبت روش‌شناسی در نقدهای فکری

نخستین آسیب در نقدهای متداول افغانستان، فقدان چارچوب روش‌شناسی است. در نقد علمی، پیش از داوری، باید:

۱. متن به‌درستی خوانده و بازنمایی شود،

۲. مفاهیم کلیدی نویسنده در بستر تاریخی و فکری‌اش فهم گردد، و

۳. معیارهای نقد به‌طور شفاف بیان شود.

اما در بسیاری از نوشته‌های اخیر، نقد نه از خوانش دقیق متن، بلکه از پیش‌داوری ذهنی و سوگیری سیاسی یا قومی برمی‌خیزد. در چنین مواردی، نویسنده به جای تحلیل استدلال، به نیت‌خوانی یا گذشته‌کاوی شخصی می‌پردازد. این روش، از دید منطق علم، مصداق آشکار مغالطه شخصی (ad hominem) است؛ یعنی نقدِ انسان به‌جای نقدِ اندیشه.

۲. آمیختگی نقد با هویت‌گرایی

بحران دوم، هویت‌محوری در نقد است. در جامعه‌ای چند قومی و چندزبانه مانند افغانستان، بسیاری از مباحث فکری به‌سرعت رنگ هویتی می‌گیرند. هرگونه بحث درباره تاریخ، زبان یا فرهنگ، به‌جای آنکه در چارچوب داده و استدلال علمی پیش رود، به عرصه داوری‌های قومی و مذهبی کشیده می‌شود.



بحران روش در نقد فکری افغانستان

از جدل شخصی تا امکان گفت‌وگوی علمی

هالند- ۱۰ - اکتبر - ۲۰۲۵

سمیر بیات Samir Bayat

-چکیده:

در فضای فکری افغانستان، نقد به‌عنوان یکی از ارکان پویایی معرفت، اغلب از مسیر علمی خود منحرف شده و به جدل‌های شخصی، هویتی و سیاسی فروکاسته است. این مقاله با بررسی الگوهای رایج در نقدهای اخیر، نشان می‌دهد که ریشه این بحران در نبود روش‌شناسی علمی، ضعف نهادهای فکری و غیبت اخلاق گفت‌وگو است. نویسنده پیشنهاد می‌کند که برای بازسازی فضای نقد، باید میان داوری اندیشه و تخریب شخص تمایز نهاد و نقد را به‌مثابه فرآیندی بازسازنده و آموزشی بازتعریف کرد.

-مقدمه

نقد، در سنت فکری بشر، ابزار پالایش و پیشرفت اندیشه است. از یونان باستان تا روزگار مدرن، فیلسوفان، ادیبان و دانشمندان، با نقد آثار یکدیگر، بنیان‌های تفکر بشری



در نبود مجلات داوری شده، حلقه‌های نقد دانشگاهی و فرهنگ مباحثه، نوشته‌ها اغلب در فضای مجازی منتشر می‌شوند؛ جایی که هیجان بر استدلال غلبه دارد.

بنابراین، بازسازی نقد در افغانستان نیازمند نهادسازی معرفتی است، نه صرفاً موعظه اخلاقی.

-نتیجه‌گیری

نقد در جامعه ما، از رسالت اصلی خود فاصله گرفته و به میدان جدال شخصی، سیاسی و قومی بدل شده است.

راه برون‌رفت از این وضعیت، در بازگشت به سه اصل بنیادین است:

۱. روش‌شناسی علمی در تحلیل اندیشه‌ها،
۲. اخلاق گفت‌وگو در مواجهه با دیگران، و
۳. نهادسازی معرفتی برای گسترش فرهنگ نقد مسئولانه.

نقد سالم نه دشمنی است و نه ستایش؛ بلکه راهی است برای پرسش از حقیقت در میان اختلاف دیدگاه‌ها.

اگر جامعه فکری افغانستان بتواند این سه اصل را درونی سازد، نقد دیگر به میدان نزاع بدل نخواهد شد، بلکه به پل ارتباط میان اندیشه‌ها و نسل‌ها تبدیل می‌شود.

-پیشنهادهای برای بهبود فضای نقد در افغانستان

۱. ایجاد انجمن نقد و گفت‌وگو در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی؛
۲. آموزش روش نقد علمی در رشته‌های علوم انسانی؛
۳. ترغیب رسانه‌ها به انتشار نقدهای مستدل و محترمانه؛
۴. تفکیک نقد فکری از تسویه حساب سیاسی در گفتار عمومی؛
۵. ایجاد فضای حقوقی و اخلاقی برای گفت‌وگوی آزاد میان نخبگان.

این وضعیت، نقد را از ساحت عقلانی به ساحت احساسی فرو می‌کاهد و مانع از شکل‌گیری گفت‌وگوی میان فرهنگی و اعتماد متقابل میان نخبگان می‌شود.

۳. بحران اخلاق نقد

در هر سنت معرفتی، اخلاق نقد بنیان اعتماد میان اهل اندیشه است. اخلاق نقد یعنی احترام به شأن انسانی مخاطب، پرهیز از زبان تحقیر و استفاده از شواهد به جای شعار.

اما در فضای رسانه‌ای کنونی، بسیاری از نقدها به زبان تهدید، طعن و تحقیر نوشته می‌شوند.

در غیاب اخلاق، نقد به ابزاری برای تسویه حساب فکری بدل می‌شود. این امر نه تنها به فروپاشی اعتماد میان اندیشمندان می‌انجامد، بلکه به شکل‌گیری فضای عمومی مشحون از نفرت فکری و زهر سیاسی کمک می‌کند.

۴. از تخریب تا بازسازی: نقد به مثابه آموزش

نقد واقعی، برخلاف تصور رایج، نه برای تخریب، بلکه برای بازسازی معرفت است.

به تعبیر یورگن هابرماس، گفت‌وگو زمانی ثمربخش است که در آن، هر کنش‌گر به جای پیروزی در مناظره، در پی «تفاهم ارتباطی» باشد.

نقد علمی باید با نیت روشن‌گری، نه انتقام، انجام گیرد. چنین نقدی به مخاطب می‌آموزد که اندیشه‌ها را نه براساس دوست و دشمن، بلکه بر اساس شواهد و منطق بسنجد.

در واقع، نقد نوعی آموزش عمومی است که اگر درست به کار رود، می‌تواند بنیان‌گذار فرهنگ گفت‌وگو در جامعه‌ای خسته از نزاع و تکفیر باشد.

۵. زمینه‌های نهادی بحران

نباید فراموش کرد که ریشه این وضعیت، تنها در ضعف فردی نویسندگان نیست، بلکه در فقدان نهادهای علمی و رسانه‌های مستقل فکری نیز نهفته است.



قطع اینترنت توسط طالبان

قطع اینترنت توسط طالبان را نمی‌توان صرفاً یک تصمیم فنی یا امنیتی دانست، بلکه باید آن را در بستر سیاست کنترل و مهندسی اجتماعی فهمید. اینترنت در جوامع معاصر نه فقط ابزار ارتباط، بلکه بستر گردش اطلاعات، شکل‌گیری افکار عمومی، سازمان‌یابی مدنی و حتی بقای اقتصادی است. طالبان با مسدودسازی یا محدودسازی آن در واقع دو هدف را دنبال می‌کنند: نخست، جلوگیری از انتقال آزاد خبرها، تصاویر و روایت‌های مستقل به سطح ملی و جهانی؛ و دوم، اعمال سلطه‌ی انحصاری بر حوزه‌ی عمومی از طریق تحمیل سانسور و خاموش کردن صدای مخالف.

از منظر جامعه‌شناسی ارتباطات، چنین اقداماتی بازتولید نوعی «انحصار نمادین» است که رژیم‌های اقتدارگرا از آن برای تثبیت مشروعیت ظاهری و حذف مقاومت اجتماعی استفاده می‌کنند. در عین حال، پیامدهای این سیاست فراتر از عرصه‌ی سیاسی است: قطع اینترنت ضربه‌ای سنگین به اقتصاد دیجیتال نوپا، آموزش از راه دور، و ارتباطات خانوادگی مهاجران با داخل افغانستان وارد می‌کند و بدین‌گونه خود به تشدید فقر و انزوای جامعه منجر می‌شود.

از دیدگاه نظریه‌های انتقادی، این اقدام طالبان نشان می‌دهد که کنترل تکنولوژی همواره به معنای کنترل بر

آگاهی و حافظه‌ی جمعی است. در جهانی که دسترسی به شبکه‌های اطلاعاتی از حقوق بنیادین بشر تلقی می‌شود، قطع اینترنت نه فقط یک اقدام امنیتی، بلکه نقض آشکار حق دانستن، حق بیان و حق مشارکت در عرصه‌ی عمومی است. به همین دلیل، هرچند طالبان می‌کوشند با چنین سیاست‌هایی فضای نقد و مقاومت را محدود سازند، اما تجربه نشان داده است که کنترل کامل بر جریان اطلاعات در عصر شبکه‌ای عملاً ناممکن است و خود این فشارها می‌تواند زمینه‌ساز اشکال تازه‌ای از مقاومت فرهنگی و سیاسی گردد.

Gul Ahmad Amiri

سپین غر بهیر

هغو افغانانو ته وایم کوم چې ډیر عمر یې په

پکستان کې تیر کړی

داسې منافق، بې شرمه او بې عزته هیواد به په ټوله نړۍ کې بل نه وي لکه پاکستان چې دی. دغه ددوی داخله وزیر دی چې څو ورځې وړاندې یې د افغانانو او افغانستان په خلاف سپکې سپورې یې ويلي، مگر اوس د رسنیو مخې ته د کاذب مَسکا سره ناست دی، د تالب چارواکي لاس یې نیولی دی او وایي چې هیڅ خبره نه ده، مونږ دوه وروڼه یو، ډیر ژر به اختلافات حل کړو، په یو کور کې هم کله کله مخالفتونه پېښیږي. هاخوا د دفاع وزیر یې دوامداره تهدیدونه کوي، حتی د سولې د مذاکراتو په جریان کې یې لا د جنگ تهدیدونه کول.



په افغانستان کې داسې بدرنگه حرکات نه رواج وو او نه د چا خوښېده. په کابل کې به که ډیر نږدې دوستان سره مخامخ شول نو یو او بل ته به یې غیر ورکړه او یا به یې د یو او بل مخونه چپول. نورو خلکو به د مخامخ کیدو او سلام وروسته به یې یو او بل ته به یې یوازې لاس ورکاوو.



د پښتنو په سیمو کې به خلکو سم د یو او بل سره غیر په غیر روغیر کاوو او بیا به یو او بل ته لاس ورکړ. داسې بدرنگه له لیرې د یو او بل په سینه تپول نه وو.

حقیقت دادی چې هر بل هیواد به افغانانو ته د ورور خطاب وکړي او ممکن له زړه به یې وکړي، مگر د پاکستانی رژیم لخوا افغانانو د ورو خطاب داسې دی لکه افغانانو ته چې ښکښل وکړي. پاکستان د باید پدې پوه شي چې ددوی لخوا افغانانو ته د ورور خطاب ښکښل او بې عزتي ده. پاکستان به نه یوازې چې هیڅکله به د افغانستان دوست نشي، بلکه په ټوله نړۍ کې به حتی هیڅ بل کوم هیواد ته هم صادق پاته نشي. پاکستان په نړۍ کې د انگریز په لاس جوړ شوی یوه سیاسي رنډی ده، بل څه نه!



هغو افغانانو ته وایم کوم چې ډیر عمر یې په پاکستان کې تیر کړی او لا هم د هغوی د کلتور تر تاثیر لاندې پاته دي چې مکوي لطفاً دا پاکستانی رواج پرېږدئ او خپل دود او دوستور مه خراپوي. دا بدرنگه پنجابي حرکات د افغانانو سره ښه نه ښکاري. چې کله دوه کسان سره مخامخ شي، بیا له لیرې یوې خواته کاره شي لکه وزرونه یې چې مات وي. بیا د نږدیکیدو سره له لیرې د یو او بل سینه وټپوي او بیرته لیرې شي، داسې لکه چې د کوم مرض وهلي کس سره څوک روغیر کوي.



17

آمریکا او پاکستان دواړه هغه هیوادونه دي چې هم د تی-رور د ډلو جوړونکي او روزونکي دي او هم د تی-رور په ضد د جگړې چیغې وهي.

آمریکا او پاکستان دواړه هغه هیوادونه دي چې هم د تی-رور د ډلو جوړونکي او روزونکي دي او هم د تی-رور په ضد د جگړې چیغې وهي. همدا پاکستان او امریکا وه چې گلبدین، رباني، ملا عمر، هیبت الله، دا-عش، اسامه او نورې په اصطلاح جځادي ډلې یې وزيږولې، مسلح یې کړل او مالي مرستې ورسره وکړې، ترڅو پخپله خوښه یې د اسلامي جځاد په نوم د افغان حکومتونو او روسانو سره وجنګوي. هیچا پوښتنه نکوله چې د افغان په داخلي مسایلو کې د پاکستان او عربو څه کار؟ همدې دواړو اسامه ته په پاکستان کې کمپ جوړ کړ او د نړۍ له مختلفو هیوادونو یې دده پلوي عرب تی-روريستان یو یو را ټول کړل، د سفر اسناد یې ورته جوړ کړل او پاکستان ته یې راوړسول، ترڅو د روسانو سره یې وجنګوي. دا هغه کسان وو چې حتی خپلو هیوادونو ته نشوای تللای، ځکه چې پخپلو هیوادونو کې په جنایې او تی-روريستي جرمونو متهم شوي وو او تر تعقیب لاندې وو. همداسې گلبدین، رباني، مسعود او نور په افغانستان کې په کړو جرمونو او ملي خیانت متهم شوي او د تعقیب لاندې فراریان وو. دا ټول متهمین او جنایتکاران د پاکستان او امریکا د سترګو تور وو، ځکه چې حاضر وو ددوی د ستراتیژیکو اهدافو او ملي ګټو لپاره وجنګیږي. دا کسان یې

داسې روزلي وو چې حتی حاضر وو خپل وطنوال ووژني او د خپل هیواد ملي تاسیسات او شتمني په بمونو والوزوي. مګر چې کله یې لدوی څخه خپل ستراتیژیک اهداف ترلاسه کړل، نو دا ددوی د سترګو تور نازولي ډلې او ددوی قهرمانان نه یوازې چې ددوی له سترګو ولویدل بلکه همدا ډلې یې بیرته پخپلو مصنوعی دښمنانو بدلې کړلې، ترڅو په هغو هیوادونو کې د جگړې اور تازه وساتي. حتی د خپلو همدې مثل شوو دوستانو او قهرمانانو په خلاف یې بیا نورې ډلې جوړیکړلې چې پخپلو منځو کې یې سره وجنګوي. مونږ یې پخپلو سترګو وینو چې د جوړو شوو جنګونو سلسله لاهم په هماغه هیوادونو کې روانه ده د کومو هیوادونو لپاره چې دا ډلې جوړې شوې وې، لکه افغانستان، عراق، شمالي افریقا او نور. جځادي ډلې یې د کابل حکومت او روس سره وجنګول، بیایي پخپلو منځو کې د بې شرمۍ ترسرحد سره وجنګول، بیایي د طالب ډله جوړه کړه او د هغو تیرو ټولو ډلو سره یې وجنګول. بیایي خپل قهرمان اسامه په دښمن بدل کړ او یو ستر تاراک او لویي جگړې ته یې پلمه جوړه کړه. هغه لا پای ته رسیدلی نه وو چې بیایي د دا-عش په نوم خطرناکه ډله جوړه کړه او هغه یې د ټولو نورو سره وجنګول او...

په سیمه کې ددې شیطاني پلانونو پېرو پاکستان لاهم هماغه لاره تعقیبوي او په سیمه کې تشنچ او جګړو ته دوام ورکوي. مګر تر ټولو بده یې داده چې هم یې خپله زیږوي، هم یې روزي او بیا لدوی څخه شکایت هم کوي. دوی دومره احمقان دي چې فکر کوي چې کله ماران روزي، نو هغه ماران به یوازې په همسایه ګانو خولي لګوي. مګر چې کله یې ددوی په لاس هم خوله ولګوله، بیا ژاري او چیغې وهي



18

کوره ش

کوره شگيل سويله دردينگ سيندير ايمدی قفل دوران نی
يوراکينگدن چقار گيل قنچه بولسه درد پنهان نی

سن اوزينگ ياره ليک شاخ يغاچ قسمتینگ بولدينگ
تور ايمدی سيندير اول قسمت يمانليک و پریشان نی

قچانگه چه بو زخم قل ليکميز طعنه سی تارتسک
تلاش ايله قيامت قيل و اوزگر چرخ دوران نی

سکوتینگ دير اويات ناموس اوچون بيلينگ نی بغلاگيل
بولای ایرکين ديسنگ کوره ش ايش آگيل برچه امکان نی

تيلنگ ایرکين بومی اوزينگ گهی ایرکين بولالمس سن
توزای تاريخ ديسنگ جغرافيا اوزگر بو ميدانی

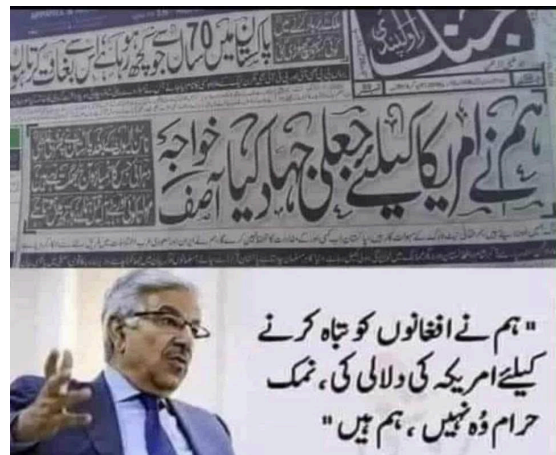
آتا بابانگ چاپيب آت قوره لر دن آلدی اوغلاق
نيراق آل مرد ميدان بول اونومه تيغ و قللقان نی

آچون بويجه ايشچی و ايکينچی یاری بول دايم
گدازنده قيام ايلام حقينگ آل توز انسان نی

دوکتور گداز

چی هغه دی له همسايه څخه مونږ ته تي-روريستان راليرول
کيږي.

هم می ووژني پخپله، هم په ما باندې ژړا کا
څه بنه یار دی، بنه یې مینه، وژل هسې، شپون هسې...



چی ترکیه خپل درې لور
پوري وزیران عاجل پکستان
ته دخبرولپاره ليري، نو داسې
بنکاري چې خبره يوازي
دافغانستان او پکستان ترمنځ
نده، بلکه دا کرکيچ به پراخي
ريښې لري.



19

آرزو

دیده خونین و ترم آرزوست
ساغر خون جگرم آرزوست
تابکی این ظلمت و هم آفرین
جلوه فیض سحرم آرزوست
سوختم از آتش افسردگی
سوزش نوع دگرم آرزوست
همره بی سوز چه کار آیدم؟
سوخته جان همسفرم آرزوست
مرغ سحر بانگ بکش دیر شد
مژده پیک سحرم آرزوست
تا شود آماج خدنگ بلا
سینه همچون سپرم آرزوست
این همه دلتنگی از آسودگیست
لذت رنج سفرم آرزوست
تا زخم آتش قفس سرد خویش
بال و پری از شررم آرزوست
تا بذرده پُرده زاسرار شب
روشنی پُرده درم آرزوست
می بردم راه به سرممنزلی
دردش از این رهگذرم، آرزوست
تشنه لب نغمه بود گوش من
باده از شعر ترم آرزوست

شمع زبانتـم شده آتش نفس
گرمی بـزم هنرم آرزوست
گفت گر احساس تو میرنده نیست
«سرمـد» بی پا و سرم آرزوست



شعر و تصویر از زنده یاد داوود سرمـد

20

بی طرفی: توهم ایستادن در میانه

در دنیای امروز، ایده‌ی بی‌طرف بودن اغلب به‌عنوان نشانه‌ای از انصاف، مدارا و تعادل ستایش می‌شود. به مردم آموخته می‌شود که بی‌طرفی یعنی دوری از درگیری، پرهیز از جناح‌گیری سیاسی و خودداری از «قضاوت» میان ایده‌ها یا طبقات گوناگون. این مفهوم در ظاهر آرام و منطقی است - راهی برای پرهیز از آشوب و تنش.



وقتی سرمایه‌داری به تو می‌گوید «بی‌طرف بمان»، در واقع می‌گوید: نظام را زیر سوال نبر.

وقتی کارگران برای دستمزد بهتر اعتصاب می‌کنند و کسی می‌گوید «من بی‌طرفم»، در حقیقت قدرت کارفرما را برای استثمار پذیرفته است.

وقتی ملت‌های تحت ستم علیه سلطه‌ی امپریالیستی مبارزه می‌کنند و کسی می‌گوید «من بی‌طرفم»، در واقع جانب امپراتوری را گرفته است.

سرمایه‌داری به مردم می‌آموزد که بی‌طرفی یعنی صلح؛ اما هیچ صلحی در جامعه‌ای که بر پایه‌ی استثمار و نابرابری استوار است وجود ندارد. بی‌طرفی تبدیل می‌شود به سپری اخلاقی برای ناعادلان - راهی برای راحت ماندن در حالی که دیگران رنج می‌کشند.

توهم بی‌طرفی اخلاقی

بی‌طرفی گاهی به شکل یک مفهوم اخلاقی ظاهر می‌شود - با این باور که «هر دو طرف اشتباه می‌کنند» یا «حقیقت در میانه است».

اما در جهانی که با تضاد طبقاتی تقسیم شده است، این میانه‌روی خیالی بیش نیست. هیچ «تقصیر برابری» میان استثمارگر و استثمار شونده، میان اشغالگر و اشغال‌شده، یا میان میلیاردر و کارگر وجود ندارد.

خودداری از جانب‌داری در برابر بی‌عدالتی، در واقع تصمیمی است به سود وضع موجود.

برتولت برشت، نمایشنامه‌نویس آلمانی، گفته بود:

«کسی که در زمان بی‌عدالتی نمی‌خواهد جانب بگیرد، در واقع جانب ستمگر را گرفته است.»

و این همان حقیقت اساسی است: بی‌طرفی در جامعه‌ی طبقاتی، همیشه به نفع طرف قدرتمند تمام می‌شود.

اما در جامعه‌ی سرمایه‌داری، چنین بی‌طرفی‌ای در واقع بی‌طرف نیست. بلکه نقابی است که ساختار واقعی قدرت و ستم را پنهان می‌کند.

برداشت مردم عادی از بی‌طرفی

برای بسیاری از مردم، بی‌طرفی یعنی طرف هیچ‌کس را نگرفتن. آنان در زندگی روزمره‌شان درگیری‌ها را می‌بینند - میان کشورها، میان کارگران و کارفرمایان، میان احزاب سیاسی - و به آن‌ها گفته می‌شود که بهترین موضع، «میانه‌روی» است. آن‌ها باور دارند اگر همه بی‌طرف بمانند، خشونت و نفرت از میان می‌رود. این اندیشه در ظاهر ساده و معقول به نظر می‌رسد.

اما این دیدگاه محصول همان جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. در جهانی که با سرمایه‌داری اداره می‌شود، بیشتر مردم برای بقا می‌جنگند - کار طولانی، پرداخت قبوض، تامین خانواده. آنان فرصت یا انرژی کافی برای بررسی ریشه‌ی واقعی مشکلات ندارند. بنابراین وقتی می‌شنوند که «بی‌طرفی یعنی حفظ صلح»، اغلب آن را بدون پرسش می‌پذیرند.

اما تاریخ نشان داده است که بی‌طرفی هرگز از ضعیفان محافظت نکرده است - بلکه از قدرتمندان محافظت کرده است.

بی‌طرفی در نظام سرمایه‌داری

در نظام سرمایه‌داری، بی‌طرفی واقعاً وجود ندارد. خود این نظام بر پایه‌ی تضاد میان دو طبقه‌ی اصلی بنا شده است: کسانی که مالک ابزار تولیدند (سرمایه‌داران) و کسانی که برای زنده ماندن باید نیروی کار خود را بفروشند (کارگران). هر قاتون، هر رسانه و هر حزب سیاسی در درون این ساختار طبقاتی عمل می‌کند.



در این معنا، آنچه مردم «بی‌طرفی» می‌نامند، در حقیقت باید عدالت نام گیرد — یعنی رفتار برابر با همه‌ی انسان‌ها، نه پرهیز از موضع اخلاقی. آنجا که ستم وجود دارد، سکوت به معنای بی‌طرفی نیست؛ بلکه رضایت به ستم است. تنها موضع عادلانه و انسانی، عمل برای از میان بردن نظام‌هایی است که رنج می‌آفرینند، نه پنهان شدن پشت واژه‌ی «بی‌طرفی».



نتیجه‌گیری : سوسیالیسم به عنوان جایگزین واقعی بی‌طرفی در نظام سرمایه‌داری، ابزاری است برای حفظ نابرابری و سلطه.

به مردم می‌گویند خاموش بمانند تا بی‌عدالتی ادامه یابد. اما سوسیالیسم بی‌طرف نیست — جنبشی آگاه و جمعی برای عدالت، برابری و همبستگی انسانی است. سوسیالیسم می‌کوشد نظامی را که انسان‌ها را مجبور به

درک سوسیالیستی از بی‌طرفی

از دیدگاه سوسیالیستی، مفهوم بی‌طرفی در نظام سرمایه‌داری یک وعده‌ی دروغین است. جامعه بر پایه‌ی منافع طبقاتی شکل گرفته و بنابراین هیچ جایگاهی بیرون از این نبرد وجود ندارد.

اما سوسیالیسم قصد ندارد «بی‌طرف» باشد - بلکه می‌خواهد عدالت و برابری را برقرار کند، با از میان بردن ساختارهای سلطه‌ای که بی‌طرفی واقعی را ناممکن کرده‌اند.

سوسیالیسم موضعی میانه‌رو میان دو سوی درگیری نیست؛ بلکه موضع انسانیست است - جنبشی فعال برای نابودی استثمار، ستم و نابرابری. سوسیالیسم نمی‌خواهد بالاتر از درگیری‌ها بایستد، بلکه می‌خواهد شرایط مادی‌ای را که این درگیری‌ها را می‌سازند دگرگون کند.

در جامعه‌ی سوسیالیستی، طبقه‌ی کارگر قدرت را به‌طور جمعی در دست می‌گیرد نه برای سلطه، بلکه برای پایان دادن به هرگونه سلطه - و تولید را نه برای سود خصوصی، بلکه برای نیاز انسانی سازمان می‌دهد.

جامعه‌ی سوسیالیستی «بی‌طرف» نیست - بلکه جامعه‌ای عادلانه است. آشکارا در کنار برابری، همبستگی و مالکیت مشترک ابزار زندگی می‌ایستد. بی‌طرفی در چنین جامعه‌ای به معنای سکوت نیست؛ بلکه یعنی حمایت برابر و کرامت یکسان برای همه‌ی انسان‌ها، که تنها از راه نابودی تقسیمات طبقاتی ممکن می‌شود.

معنای واقعی بی‌طرفی - روشن‌تر

واژه‌ی بی‌طرفی نباید هرگز به معنای بی‌عملی در برابر ظلم باشد. بی‌طرفی واقعی، اگر معنایی داشته باشد، باید به معنای دفاع از شأن برابر انسان‌ها باشد، نه چشم‌پوشی از استثمار.



لنین و تروتسکی که دیکتاتوری را در برابر دموکراسی قرار می‌دادند. رزا بر این اعتقاد درست بود که دیکتاتوری پرولتاریا به معنای از بین بردن دموکراسی نیست، بلکه شکلی اعمال دموکراسی توسط طبقه کارگر است: دموکراسی‌ای وسیع‌تر، ژرف‌تر و واقعی‌تر از هر شکل بورژوازی آن.

او می‌نویسد: «بله دیکتاتوری! اما این دیکتاتوری عبارت است از شیوه‌ی کاربرد دموکراسی، نه در از میان بردن آن بلکه در حملات پر قدرت و مصمانه‌ی به حقوق مستحکم و مناسبات اقتصادی جامعه بورژوازی، که بدون آن دگرگونی سوسیالیستی نمی‌تواند به انجام برسد. اما این دیکتاتوری باید کار خود طبقه باشد و نه اقلیت کوچکی از رهبران به نام طبقه. به بیان دیگر باید گام به گام از مشارکت پویای توده‌ها پدید آید؛ باید از آموزش سیاسی فزاینده‌ی توده‌های مردم نتیجه شده باشد.» (۱)

رزا تأکید می‌کند که دموکراسی سوسیالیستی نه در «بهشت آینده» و پس از ساختن زیربنای اقتصادی، بلکه از همان لحظه‌ای آغاز می‌شود که قدرت سیاسی به دست کارگران می‌افتد. انقلاب پرولتری باید از همان آغاز، دموکراسی نوینی را در بطن خود پرورش دهد.

او در ادامه توضیح می‌دهد که سوسیالیسم را نمی‌توان از بالا و با فرمان به وجود آورد. آنچه در برنامه‌های سوسیالیستی آمده است، نه مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های آماده برای ساخت جامعه‌ای نو، بلکه صرفاً خطوط کلی و اصولی است که بیش از هر چیز

انتخاب میان ستمگر و ستمدیده می‌کند، از ریشه برچیند. در آن جهان، برابری نه شعار، بلکه واقعیتی اجتماعی است.

پس انتخاب پیش روی بشریت این است:

یا جهانی پر از «بی‌طرفی دروغین» که از اقلیت ثروتمند محافظت می‌کند،

یا جهانی از عدالت و برابری که به همه تعلق دارد.

و آن جهان، جهان سوسیالیسم است.

رو برداشت از صفحه : Mehrdad Proletaria

21

از کتاب گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ

ترجمه‌ی حسن مرتضوی



...اما مهم‌ترین انتقاد رزا، مفهوم خود «دیکتاتوری پرولتاریا» است. کسی که نوشته‌های رزا را خوانده باشد می‌داند که او هم با کائوتسکی مخالف است که دموکراسی بورژوازی را بدیل انقلاب می‌دانست، و هم با



منبع: آسیا تایمز

۲۰ نوامبر ۲۰۲۵

پاکستان با رویکرد محتاطانه و آرام به‌سوی تعامل با اسرائیل حرکت می‌کند—تحوالی که بیانگر تغییر جهت ژئوپلیتیک زیر فشار ایالات متحده است و پیامدهای منطقه‌ای و نمادین گسترده‌ای دارد.

در ماه‌های اخیر، تعاملات پاکستان با اسرائیل—چه آشکار و چه پنهانی—به‌طرز بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. سلسله‌ای از دیدارهای علنی، حرکات نمادین سیاسی و دیپلماسی هماهنگ‌شده منطقه‌ای نشان می‌دهد که ساختار سیاسی و امنیتی منطقه در حال دگرگونی است.

این تحولات با استراتژی گسترده‌تر آمریکا در خاورمیانه هماهنگ است - به‌ویژه فشار آرام اما پیوسته برای گسترش «توافقتنامه‌های ابراهیم ۲۰۲۰».

روایات رایج معمولاً می‌گویند دلیل نزدیکی دوباره واشنگتن و اسلام‌آباد، ندادن امتیاز هند به ترامپ در مورد آتش‌بس یا خرید نفت ارزان روسیه توسط دهلی است؛ اما این نگاه بیش از حد محدود است و عوامل ژرف‌تر را نادیده می‌گیرد:

جایگاه هسته‌ای پاکستان، نقش آن در شکل دهی افکار عمومی جهان اسلام و بازآرایی منطقه پس از جنگ غزه. تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که سه بازیگر اصلی این روند را شکل می‌دهند: پاکستان، اسرائیل و ایالات متحده - و واشنگتن در حال راندن حساب‌شده پاکستان به‌سوی

بیانگر آن اموری‌اند که باید برچیده و از میان برداشته شوند، نه آنچه باید ساخته شود.

به‌بیان دیگر، سوسیالیسم نقشه‌ای از پیش‌طراحی‌شده نیست، بلکه فرایندی تاریخی است که تنها از رهگذر تجربه زنده و مشارکت آزاد مردم تحقق می‌یابد.

اقدامات ویرانگر نظم کهنه را می‌توان با فرمان و قدرت سیاسی انجام داد، اما ساختن نهادهای نوین اقتصادی و اجتماعی مستلزم تجربه، نقد، اصلاح و خلاقیت جمعی است.

اگر حیات عمومی بسته شود و آزادی نقد و ابتکار از میان برود، تجربه و دانایی در دایره‌ای کوچک از کارگزاران دولتی محدود می‌ماند و سرانجام به فساد و بوروکراسی می‌انجامد. راه واقعی رشد سوسیالیسم، همان است که رزا آن را «مدرسه حیات عمومی آزاد» می‌نامد: جامعه‌ای زنده و پویا با آزادی مطبوعات، حق تشکل و آزادی نقد، همان آزادی‌هایی که خود لنین نیز در سال‌های پیش بر ضرورتشان تأکید کرده بود.

22

ایالات متحده بی‌صدا پاکستان و اسرائیل را

به‌سوی یکدیگر سوق می‌دهد

فشار آمریکا برای تشویق پاکستان به رسمیت شناسی اسرائیل تنها عامل گرم‌شدن روابط واشنگتن-اسلام‌آباد نیست، اما احتمالاً مهم‌ترین عامل است

نویسنده: عمران خورشید



پیش‌برد شناسایی رسمی فلسطین بودند؛ بحث تحریم‌ها، ممنوعیت صادرات اسلحه و تظاهرات گسترده در جریان بود.

هدف آمریکا از نشست شرم‌الشیخ نه فقط هماهنگی منطقه‌ای، بلکه آرام‌کردن موج فشار جهانی علیه اسرائیل بود. پس از نشست، روند شناسایی فلسطین در اروپا کند شد - که نشانه موفقیت واشنگتن در تغییر مسیر تحولات و جلوگیری از انزوای بیشتر اسرائیل بود.

یکی از صحنه‌های قابل‌توجه، سخنرانی دونالد ترامپ بود که از شهباز شریف خواست «آنچه را چند روز پیش گفته بود» دوباره بیان کند. شریف فوراً ترامپ را «مرد صلح» خواند و او را برای جایزه صلح نوبل نامزد کرد. این اقدام معمولی نبود؛ بلکه پیام هماهنگی آشکار پاکستان با سیاست ترامپ بود.

ترامپ همچنین از جنرال عاصم منیر با عنوان «مارشال مورد علاقه من» یاد کرد - اشاره‌ای که در اسلام‌آباد به‌عنوان پیام حمایت آمریکا از رهبری نظامی پاکستان تعبیر شد.

- تعاملات غیر رسمی جامعه مدنی

در ۲۰۲۵، یک گروه ۱۰ نفری از خبرنگاران و پژوهشگران پاکستانی به دعوت یک سازمان اسرائیلی - شاراکا - به اسرائیل سفر کردند. این بزرگترین هیأت پاکستانی بود که تاکنون به اسرائیل رفته است.

شناسایی تدریجی اسرائیل است، در حالی که حساسیت‌های منطقه‌ای و داخلی خود را نیز مدیریت می‌کند.

- نشانه‌های آشکار تغییر سیاست

اولین علانم جدی این تغییر در نوامبر ۲۰۲۵ دیده شد.

در ۴ نوامبر، در نمایشگاه جهانی بازار سفر در لندن، «مایکل ایژاکوف» مدیرکل گردشگری اسرائیل، آشکارا با سردار یاسر الیاس خان مشاور نخست‌وزیر پاکستان دیدار کرد - دیداری که برای دو کشور فاقد روابط دیپلماتیک، کاملاً غیرمعمول بود.

نشانه دوم، دیدار غیررسمی میان نخست‌وزیر شهباز شریف و دانیل روزن رئیس کنگره یهودیان آمریکا در نیویارک بود. هرچند هیچ‌کدام از طرفین آن را تایید نکردند، اما عدم رد آن نیز خود نوعی تأیید ضمنی تلقی شد.

دیدار شرم‌الشیخ در ۱۳ اکتبر ۲۰۲۵ - در اوج بحران غزه - نقش در حال ظهور پاکستان را برجسته‌تر ساخت. هرچند این نشست نمایش «اتحاد مسلمانان» توصیف شد، اما در واقع اقدامی برای تقویت نفوذ آمریکا، هماهنگی کمک‌ها و شکل دهی به روایت سیاسی منطقه بود؛ روایتی که برای آمریکا و اسرائیل مفید است.

- واشنگتن و تلاش برای مدیریت روایت

حامی اسرائیل

این نشست در زمانی برگزار شد که فشار جهانی علیه اسرائیل بی‌سابقه بود. چندین کشور اروپایی در حال



شایعات دربارهٔ تعامل پاکستان با اسرائیل، اعتراضات گستردهٔ تحریک لبیک را برانگیخت - نشانه‌ای از حساسیت شدید افکار عمومی.

همچنین یک اصلاحیهٔ بحث‌برانگیز قانون اساسی، که اختیارات گسترده‌تری به رهبری نظامی می‌دهد، از سوی برخی تحلیلگران به‌عنوان اقدامی برای مدیریت واکنش‌های داخلی در برابر تغییرات سیاست خارجی تعبیر شده است.

شهباز شریف پس از بازگشت از شرم‌الشیخ از «**راحدل دو دولت**» سخن گفت—بیانی که برای کشوری که پاسپورتش «برای تمام کشورها جز اسرائیل معتبر است»، یک تغییر مهم و نمادین است.

- چرا آمریکا چنین اصراری دارد؟

برای امریکا، دستیابی به یک موفقیت نمادین پس از بحران غزه، مستلزم تغییر موضع یک کشور بزرگ مسلمان است.

پاکستان - به دلیل سلاح هسته‌ای، جایگاه نمادین و موقعیت ژئوپولیتیک - گزینهٔ ایده‌آل است.

منابع دیپلماتیک می‌گویند آمریکا و اسرائیل پشت‌پرده به پاکستان کمک می‌کنند تا:

- در نهادهای مالی بین‌المللی حمایت کسب کند
 - برای مشارکت در نیروهای ثبات ساز غزه آماده شود
 - با اسرائیل کانال‌های اعتماد ایجاد کند
- این اقدامات هزینهٔ سیاسی تغییر سیاست را برای اسلام‌آباد کاهش می‌دهد.

این سفر با واکنش تند برخی نهادهای رسانه‌ای در پاکستان روبرو شد، اما در واقع مکمل تلاش‌های پشت‌پردهٔ دیپلماتیک بود.

- چرا اسرائیل به پاکستان نیاز دارد؟

برای اسرائیل، پاکستان فقط یک کشور مسلمان دیگر نیست. پاکستان تنها کشور مسلمان دارای سلاح هسته‌ای و موشک‌های دوربرد است و افکار عمومی آن به‌شدت ضد اسرائیل می‌باشد.

منافع اسرائیل در تعامل با پاکستان:

- کاهش تهدید بالقوهٔ هسته‌ای
- تضعیف وزن نمادین پاکستان در جهان اسلام علیه اسرائیل
- جلب حمایت یک کشور با نفوذ در میان کشورهای مسلمان
- کاستن از فشارهای جهانی پس از جنگ غزه
- از سوی دیگر، پاکستان نیز انگیزه‌های خاص خود را دارد. افزایش همکاری‌های نظامی - اطلاعاتی هند و اسرائیل - به‌ویژه در «عملیات sindoor» در می ۲۰۲۵ - در اسلام‌آباد زنگ خطر ایجاد کرده است.
- نتانیاهو تأیید کرد که اسرائیل پهپادهای هارپی و سیستم‌های دفاعی باراک-۸ در اختیار هند گذاشته است.
- در این شرایط، نزدیکی پاکستان با اسرائیل نوعی موازنه‌سازی در برابر محور هند - اسرائیل تلقی می‌شود.

- تحولات داخلی پاکستان: زمینه‌سازی برای تغییر بزرگ



23

جستجو در متن

به هنگام سیه روزی عَلم کن قَدِ مردی را
ز خونِ سرخ فامِ خود بشوی این رنگِ زردی را
نصیب مردمِ دانا به جز خونِ جگر نبود
در آن کشور که خلقت کرده عادت هرزه‌گردی را
ز لیدرهای جمعیت ندیدم غیر خود خواهی
از آن با جبر کردم اختیار اقدامِ فردی را
کنون تازم چنان بر این مبارزهای نالایق
که تا بیرون کنند از سر هوای هم‌نبردی را
شبی کز سوزِ دل شد برقِ آهم آسمان پیمای
چو بختِ خود سیه کردم، سپهرِ لاجوردی را
شعر: از فرخی یزدی

جما یا یک تحلیل مشخص و درک عمیقی از
اوضاع کشور، صدای رسای مردم مظلوم و رنج
کشیده افغانستان است، و با تمام نیرو از حرکات
و جنبش‌های خودجوش مردم که برای احقاق
حقوق ائتلاف شده زنان و بر ضد جبر پشیه‌گرایی
و تحجر گرایی منسوخ برآه انداخته شده، حمایت
و پشتیبانی نموده، خود را در غم و اندوه آنها
سهم می‌داند.

- یک تغییر ژئوپلیتیک در حال شکل‌گیری

در کنار عوامل دیگر - چین و پروژه CPEC، افغانستان،
ایران، استخراج منابع در بلوچستان - اما هیچکدام به
اندازه پروژه شناسایی اسرائیل وزن تعیین‌کننده ندارند.

همه‌چیز نشان می‌دهد تلاش برای ادغام پاکستان در یک
چارچوب جدید منطقه‌ای با محوریت اسرائیل در جریان
است.

گرم‌شدن روابط واشنگتن - اسلام‌آباد، اصلاحات در
ساختار قدرت پاکستان، دیدارهای عمومی و حمایت آشکار
ترامپ، همه بخش‌هایی از یک نقشه بزرگترند.

پاکستان نهایتاً ممکن است اسرائیل را به رسمیت بشناسد
- حتی اگر تدریجی باشد.

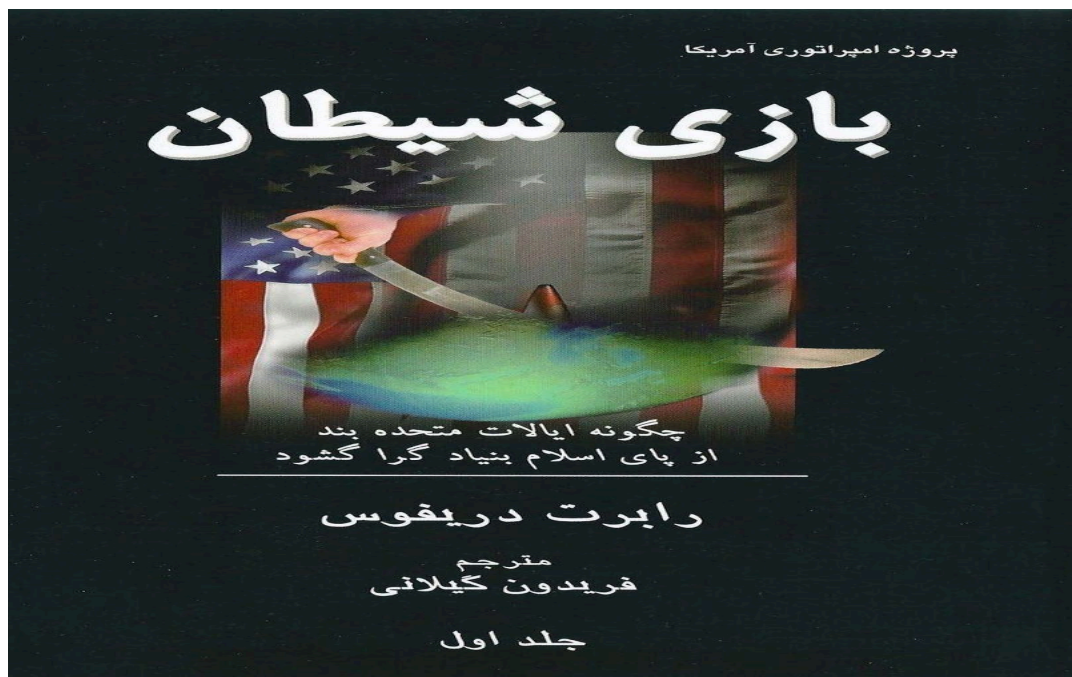
چنین اقدامی یک زلزله ژئوپلیتیکی در جهان اسلام خواهد
بود و آرایش‌های منطقه‌ای را از نو تعریف خواهد کرد.

زیرساخت‌ها در حال ساخته شدن است؛ دیپلماسی جریان
دارد؛ و «توافق‌نامه‌های ابراهیم ۲.۰» آرام‌آرام شکل
می‌گیرد.

تنها مسئله باقی‌مانده، زمان است.



Signs are mounting that Pakistan is moving to normalize ties with Israel. Image: Facebook



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان

جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.

رابرت دریفوس

مترجم فریدون کیلانی

پیوسته به گذشته



نبرد علیه ناصر و مصدق

اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر

کاشانی وارد می شود .

تا سال 1952 ، آیت الله ابوالقاسم کاشانی در جبهه ملی که ائتلافی از ناسیونالیست ها بود و دولت را در دست داشت ، در موضع وحدت با مصدق عمل می کرد . اما به محض آن که ایالات متحده و بریتانیا بر مصدق شدند ، کاشانی او را ترک گفت و به مخالفان او پیوست . کاشانی سازمان تروریستی زیرزمینی را اداره می کرد ، اما در ملاء عام چنین وا می نمود که هیچ رابطه ای با فدائیان اسلام و دار و دسته های مرتبط با آنان، ندارد . CIA به خوبی از قدرت کاشانی خبرداشت. CIA در گزارش اکتبر سال 1952 خود درباره « چشم انداز رژیم مصدق در ایران » ، می نویسد:

از زمان به قدرت رسیدن مصدق در جولای 1952 ، گزارش های متعددی در دست است که نقشه ی سرنگونی او را داشته اند .

در اغلب این گزارش ها ، کاشانی و افسران ارتش رهبران این نقشه ها ذکر شده اند ...

درگیری خیابانی میان نیروهای طرفدار مصدق و هواداران کاشانی ، می تواند به سختی منهدم کننده باشد(36)

گزارش CIA می گوید : « در میان نیروهایی که می توانستند به وسیله ی کاشانی به خیابان ها بریزند، جمعیت بازار و دار و دسته پسر او بودند » و « هم

چون این ، سازمان تروریست فدائیان اسلام از جناح تندرو اسلامی » حتی بنا به آن گزارشی که تحلیلگران CIA نوشته اند ، واحد عملیات سری CIA با کاشانی در کار بودند تا نیروهای او را دقیقاً برای « درگیری خیابانی » سال 1952 سازماندهی کنند . در یادداشت های وزارت امور خارجه ی آمریکا آمده است ، « ممکن است لازم آید که کمونیست ها را اصلاً به لحاظ فیزیکی تنبیه کنیم . » (37)

در سال های 1952 و 1953 ، CIA و MI 6 به کاشانی و گروهی از رهبران کلیدی مذهبی نزدیک شدند و به آنان پیشنهاد پول و سایر امکانات اغوا کننده را دادند تا از مصدق ببرند و از شاه حمایت کنند . بنا به گزارش « دوریل » (38) « رهبران مذهبی پول گرفتند تا خط بنیادگرایان را برای درهم شکستن مصدق تقویت کنند. » انگلیسی ها ، با استفاده از شبکه اطلاعاتی گسترده خود در ایران، از جمله منابع شرکت نفت انگلیس و ایران ، که سازمان سری مخصوص خود را داشتند واسمش دایره اطلاعات مرکزی (CIB) بود ، ابتکار عمل را در دست داشتند . البته انگلیسی ها ، پیش از آن که ایالات متحده وارد صحنه شود ، در عملیات سری علیه مصدق فعال بودند ، اما مجرای اصلی ارتباطی با کاشانی ، در دست آمریکایی ها بود . «آن لمبتون » پروفیسور شرق شناسی و مطالعات آفریقانی دانشگاه اکسفورد و افسر اطلاعاتی پیشین



یکی از نقاط اتکای مصدق ، ملاها و بازار بودند .
بازاری ها و آخوندها ، بسیار بسیار به هم نزدیک
بودند و آخوندها بر مردم ، بخصوص طبقات زیرین
جامعه ، تسلط کامل داشتند .(40)

(صرف نظر از اشتباه محاسبه ، هدایت غیر مستقیم و
مستقیم و مشی شتابزده ی احزاب ، سازمان ها و
شخصیت های سیاسی ، مهمترین عامل پرتاب شدن
خمینی و دارودسته اش به قدرت در سال 1979
میلادی (1357 شمسی) ، همین فاکتور بود که سرخ
آن دست CIA و MI 6 بود که تا به امروز ،
کمونیسست ها ، ناسیونالیست ها ، روشنفکران و توده
های پراکنده ی آزادیخواه و جنبش های اجتماعی را ؛
بی رحمانه از دم تیغ اسلام سیاسی گذرانده است - م)
جان والر بر آن است که در میان همه رهبران مذهبی ،
پر اهمیت ترین شان ابوالقاسم کاشانی بود، که در
عرض هفت سالی که او به عنوان رئیس پایگاه CIA ،
در ایران کار میکرد ، روابط نزدیکی با ایشان داشت .
« من پرتره ای از ملا کاشانی با مداد شمعی (مداد
رنگی - پاستیل) کشیدم. او لحظاتی پیش من نشست و
من از روی عکس او این پرتره را کشیدم .» والر می
گوید: کاشانی هرگز نتوانست تبدیل به یک « مامور»
کارکشته ی CIA شود « نمی شود از یک آیت الله که
فاقد استعداد کافی است ، ماموری ورزیده ساخت » اما
، اضافه می کند که ایالات متحده و بریتانیایی ها در
انتلاف ضد مصدق ماموران کار کشته ی فراوانی

بریتانیا که نقش پشت صحنه را در نابودی مصدق ایفا
می کرد ، در گزارشی که همان زمان نوشته ، تاکید
کرده است که « کاشانی پول کلانی از جانی گرفت » و
بر آن است که این پول کلان را به احتمال قوی CIA
تامین کرده بوده است. (39)

از سال 1946 تا 1953 ، جان والر مدیر عملیات
سری ایالات متحده در ایران بود . «جان والر» به
عنوان مرد جوانی که مسئولیت های بالائی داشت ، در
جریان جنگ جهانی دوم ، اغلب مامور خدمت در قاهره
و تهران بود. « والر» می نویسد « موقعیت من چنین
بود که در نوزده سالگی مسئول عملیات ضد جاسوسی
در خاورمیانه بودم.» در سال 1946 که جان والر در
آستانه ی بیست سالگی بود ، نخستین مرکز اطلاعاتی
آمریکا در ایران را پس از جنگ جهانی دوم ایجاد کرد
که برای تاسیس آن، از جاسوسان سابق آلمانی سرباز
گیری کرد تا ایالات متحده را در جنگ سرد یاری دهند
و با سران عشایر ایران ، از جمله قشقایی ها ، بختیاری
ها و کردها ، کار کنند .

جان والر می گوید : « ما ، در صحنه ایران ، مصدق
را دوست داشتیم » در این زمان ، والر تقریبا هیجده
ساله بود و تازه به خدمت CIA در آمده بود . اما
چیزی نگذشت که آمریکایی ها در مخالفت با مصدق ،
در کنار بریتانیایی ها قرار گرفتند . والر می نویسد :
« ما نسبت به متحد قدیمی خود بریتانیا ، متعهد بودیم
و نفت یکی از موارد این تعهد بود . » به گفته والر ،



بودن باعث نمی شود که شما دور واقعیت تجارت ، یا سکس و انحراف جنسی را خط بکشید!

با نقش تعیین کننده ای که کاشانی داشت، CIA و MI 6 با سهولت بیشتری قادر بودند تظاهرات خیابانی علیه مصدق و کمونیست ها را سازمان بدهند . قدرت کاشانی در میان محله های پرجمعیت تهران و مسجدها ، قابل توجه و تامل بود. کودتای نظامی که مصدق را سرنگون کرد ، با پول CIA که میان جمعیت های طرفدار کاشانی که به وسیله روحانیون سازماندهی شده از طرف او، دسته های اوپاش و آدم کش و سردسته های چاقو کشان توزیع شده بود ، صورت پذیرفت . جان والر به واشنگتن برگشت تا کودتا را از ستاد فرماندهی و با کرمیت روزولت معروف که عملیات را در محل اداره می کرد ، سازماندهی کند . دو برادر ایرانی ، بوسکوئی ها ، که تحت کنترل CIA بودند ، با سه برادر دیگر ، رشیدیان ها ، که تحت کنترل MI6 بودند ، به شعبان جعفری زورخانه کار چاقوکشی که اجرا کنند بود ، پیوستند تا جمعیت خیابانی را راه بیندازند. جان والر می گوید: « شعبان جعفری زورخانه کار و آدم تردهستی بود که در همکاری با ما کودکی رام را می مانست . اما قادر بود جمعیت وسیعی را به حرکت در آورد . برای این اقدام ، ما به او پولی کلان دادیم .»

« دوریل » می نویسد : « CIA و MI 6 از طریق برادران رشیدیان با روحانیون محافظه کاری چون آیت الله بروجردی و آیت الله بهبهانی که می ترسیدند مبدا

داشتند.» بعضی از این ماموران ، در معامله ی دوجانبه با بازار و آخوند ها ، بسیار تردست بودند . « و ادامه می دهد : « کاملاً معلوم بود که این روحانی با اهمیت است ... کاشانی به من گفت که چرا از ائتلاف مصدق جدا شده است . دلایلش این بود که مصدق حزب توده را تحمل می کرد . هر دو تصور مشابهی از روس ها داشتند و مردان مذهبی با کمونیسم میانه ای نداشتند . کاشانی مرد نمونه ی خدای خود (منظور همان آیت الله است - م) بود ، که به او قدرت سیاسی می داد . این وضع ، درست شبیه حقوق مسیحیت در غرب است . او آیت الله بود ، یعنی خمینی آن دوره بود . حتی بر کلیسا هم سلطه داشت . روی مردم فقیر ، که اغلب جنوب شهری ها بودند ، نفوذ گسترده ای داشت . در آن دوران (مثل این دوران - م) آخوندها خیلی به بازاری ها نزدیک بودند .»

آیا CIA مستقیماً کاشانی را کشف کرده بود ؟ جان والر ، به این پرسش پاسخ مثبت می دهد . « پول کلانی به سمت کاشانی و ابزارهای او سرازیر شده بود ، پولی که قادر بود روابط کانال های او را تغذیه کند و میان مردم جنوب تهران پخش شود.» والر ، با لب و لوجه آویزان و چهره ای گرفته اضافه می کند که: « خوب ، بالاخره حتی آیت الله ها هم فاسد بودند . و با احتیاط در انتخاب کلمات ، می گوید: « من فکر میکنم آیت الله کاشانی یک مذهبی واقعی بود ، مرا می بخشید که کمی بدگمان حرف می زنم . اما ، به هر حال ، مرد دین



قدرت رسیدن خود را مدیون حمایت ایالات متحده بود . اما زمانی که در فهرست دشمنان واشنگتن قرار گرفت ، سی آی ا کوشید تا چهره ای از او ترسیم کند که وانمود کند به وسیله کمونیست ها کنترل می شود . بخصوص در تبلیغاتی که با حمایت آمریکا از طرف ملاها علیه مصدق صورت می پذیرفت ، این تصویر جعلی بسیار عمده می شد . کوشش های تبلیغی علیه مصدق ، به وسیله دو افسر سی آی ا « دونالد ویلبر » و « ریچرڈ کوتام » که در آینده به آنان خواهیم پرداخت ، هماهنگ می شد .

در زمان هائی ، این تبلیغات بسیار گسترده ، عمیق و سنگین می شدند :

حرکت بعدی ، جنگ روانی بود . آیت الله بهبهانی ، « در کوششی ترسناک برای روشن کردن شعله های خشم در مردم برای بی اعتبار کردن چپ » با پول کلانی که از آمریکایی ها گرفت ، نامه ای با مرکب قرمز نوشت که با ذکر مشخصات حزب توده به عنوان « تهدیدی وحشتناک » ، گفت « اینان می خواهند در سراسر ایران آخوندها را به تیر چراغ برق بیاویزند. » (43)

بنا به گزارش دوریل ، سی آی ا از دو روزنامه نگار ، یکی به نام « که نت لائو » خبرنگار نیویورک تایمز ، و دیگری موسوم به « آن اشویند » خبرنگار خبرگزاری آسوشیتدپرس (AP) ، به عنوان مامور و سازماندهی و گسترش تبلیغات بهره می جست. (44)

گرایش چپ مصدق امنیت ملی را به خطر اندازد ، ارتباط برقرار کردیم . ارتباط وسیع تری با ملاهای مخالفی مثل کاشانی و مکی از اعضای وقت جبهه ی ملی نیز که فکرمی کردند « کرملین تسلط کاملی بر خدانشناسان دارد. » (41)

، از این طریق برقرار شد . « جان والر » می گوید ، « در آن زمان ، اسلام هنوز در تشکیلاتی سازمان یافته سراسرست نکرده بود . اما کمونیسم و اسلام ، هرگز با هم سازگار نبودند . » (42)

در اوایل دهه ی پنجاه میلادی ، یکی از کوشش های شدید سی آی ا در ایران ، تقویت احساسات مذهبی علیه اتحاد جماهیر شوروی بود . این ، مقارن با دوره ای بود که ایالات متحده ، گرایش های ضد کمونیستی اسلامیست ها را در مصر ، پاکستان و سایر نقاط ، تجربه می کرد . در ایران ، تمرکز سی آی ا مستقیماً علیه حزب توده بود ؛ اگرچه این حزب هرگز تهدیدی واقعی به شمار نمی آمد (و چیزی نبود جز فرمانبر و عروسک کرملین که بنا به اسناد تاریخی ، هرگز پیشه ای جز خیانت به مردم ایران و جریان های کمونیستی و دموکرات نداشته است . در این مورد ، بجز هزاران صفحه خاطره و کتاب و سند که موجود است ، خوانندگان عزیز را بخصوص حواله می دهم به « تاریخ سی ساله » بیژن جزنی و کتاب « بیست و هشت مرداد و خیانت های حزب توده » ی حسن ضیاء ظریفی . - م) مصدق کمونیست نبود و بخشی از به



توده ای اند . وظیفه این جمعیت ، فراتر از تحریک کردن بود . آنان گروه حمله بودند که باید خود را توده ای وانمود می کردند و به این نام ، به سمت مساجد و ملاها سنگ می انداختند.» نویسنده ی دیگری می گوید : « مقصود آن بود که اکثریت ایرانیان را بترسانند تا باور کنند که پیروزی مصدق ، به معنی پیروزی حزب توده ، اتحاد جماهیر شوروی و مذهب ستیزی است . » پس از بازگرداندن شاه به قدرت ، کوشش های فراوانی درگرفت تا « جن » اسلامی را به بطری برگردانند . اما قدرت اسلام سیاسی که در دهه ی بیست میلادی در ایران مهار شده بود ، حالا دیگر به یمن کمک های CIA و MI 6 ، احیا شده بود. آرام کردن این فواره ی سیاسی ، کار آسانی نبود . در واقعیت امر ، نیروهای که شاه را در سال 1979 سرنگون کردند ، دقیقا همان نیروهای زنجیر گسیخته ای بودند که در سال 1952 او را به قدرت باز گردانند . در دهه ی پنجاه میلادی ، سازمان امنیت شاه (ساواک) ، با همه ی توان کوشید تا اسلامیت ها را زیر نظر بگیرد ، آن ها را بخرد ، فاسد کند ، یا ؛ در غیر این صورت ، ملاهای قرون وسطائی ، از جمله خمینی را خنثی کند. فریدون هویدا سفیر سابق ایران در سازمان ملل که برادرش سال ها به عنوان نخست وزیر به شاه خدمت کرده بود ، می گوید « در دوران حکومت شاه ، دولت به روحانیون هم حقوق می داد . » و می افزاید . « بخشی از این پول ها را از طریق برادرم به روحانیون می دادند ، بخشی را نیز ساواک مستقیما به آنان می پرداخت . و ساواک در میان روحانیان عوامل خود را

نه تنها سی آی ا از آیت الله هائی مثل بهبهانی در گسترش وحشت از توده بابت آویختن ملاها به تیرهای چراغ برق استفاده می کرد ، آخوند های ریز و درشتی هم که در خدمتش بودند ، به این وحشت دامن می زدند و زمینه های برخورد فیزیکی با آنان را فراهم می آوردند .

زمینه های این درگیری ، با حملات سازمان یافته از طرف انگلیسی ها و آمریکایی به مجامع مذهبی فراهم می شد . آدم کش ها ، چاقوکش ها و توده های عقب مانده ، به نام طرفداران حزب توده در تظاهرات خشونت بار خیابانی به موسسات شیعه حمله می بردند :

توده های عقب مانده به خیابان ها ریختند ... این سازماندهی ، کلید نقشه ای بود تا آن توده های عقب مانده و وحشی را حامیان حزب توده جا بزنند و با این نقشه ، زمینه های کودتا برای بازگرداندن شاه به قدرت را فراهم کنند . ماموران MI6 جمعیتی را که به صورت جعلی توده ای معرفی می کردند ، با ترکیبی غیر متعارف از پان ایرانیست ها و اعضای حزب توده هماهنگ کردند و برای ایجاد چنین نمایش خشونت باری ، پنجاه هزار دلار به وسیله افسران سی آی ا به آنان وجه نقد پرداخت شد . « ریچرد کوتام » ، ماموری که برای انگلیسی ها کار می کرد ، می نویسد « ما با استفاده از این فرصت جمعیتی را که زیر سلطه خود داشتیم ، طوری به خیابان ها ریختیم که همه باور کنند



یکی دیگر از عقربه هائی که شاخص عقاید سیاسی خمینی در آن دوران بود ، این بود که آیت الله ابوالقاسم کاشانی (1962 - 1882) را به شدت می ستود ؛ آیت اللهی را که از سال 1945 ، با فدائیان اسلام در رابطه تنگاتنگ بود ... خمینی اغلب به خانه ی کاشانی می رفت و جسارت و استقامت او را می ستود . در بسیاری از امور ، مثل مباحث ضد استعماری ، جهانی شدن اسلام ، فعالیت های سیاسی و مردم ، مورد مشورت کاشانی بود. (49)

در جریان کودتای 1953 (28 مرداد 32) ، خمینی با تروریست های فدائیان اسلام کار می کرد و حتی پس از آن که کاشانی بر آن شد تا با آنان فاصله بگیرد ، به ارتباط خود با فدائیان اسلام ادامه داد . با این حال ، روابط نزدیک خمینی و کاشانی به قوت خود باقی ماند و خمینی رهنمود کاشانی را در فاصله گرفتن با مصدق و حمایت از بازگرداندن شاه به قدرت ، پذیرفت و از آن تبعیت کرد. با وجود این ، خمینی وابستگی هایش را با فدائیان اسلام حفظ کرد و در کوشش عبث برای جلوگیری از اعدام نواب صفوی در اواسط دهه ی پنجاه میلادی ، دخالت کرد. اما ، این آیت الله حسابگر ، درس های بسیاری از تجربه 1953 آموخت . به نظر او ، کاشانی و فدائیان اسلام ، زیادی سیاسی بودند و رابطه ی بسیار پراهمیت خود با علمای شهر مقدس قم را از دست داده بودند. از سوی دیگر، آیت الله بروجردی (که معروف به رهبر شیعیان جهان بود - م) و با سیاست فاصله ی بسیاری داشت نیز ، به عنوان رهبر مذهبی مورد ستایش خمینی بود . وقتی خمینی دوباره به قم بازگشت و پناه گرفت ، ده سال بعدی را صرف متحد کردن عناصر سیاسی و مذهبی برای ایجاد جنبش شیعه کرد . او ، دوباره

داشت . « با این حال ، شاه ترجیح می داد اسلام را به عنوان مرده ریگ گذشته حفظ کند . بنابراین ، وقتی در اواسط دهه ی هفتاد میلادی جنبش علیه شاه به صورتی جدی شروع شد، شاه و بسیاری از چابلوسان دوروبرش نمی دانستند از کجا دارند می خورند . پس از سال 1953 ، کاشانی رفته رفته از نظر ها پنهان شد . اما شاگرد ارشد او روح الله خمینی ، اسلام سیاسی کین توز و سرسخت جدیدی را تولید کرد . او ، تازه در آغاز پیمودن پله های قدرت بود . دهه های چهل و پنجاه میلادی ، تازه سال های شکل گرفتن خمینی بود . نظریه های سیاسی خمینی ، دچار تناقض و جزر و مد بود . اگر چه نوشته های او در جریان جنگ جهانی دوم ، حامل نفرت از « دیکتاتوری سیاه » رضا شاه بود که سرانجام در سال 1941 از سلطنت خلع شد (به وسیله انگلیسی ها - م) ، اما به طور غریزی طرفدار حکومت اسلامی در ایران بود . (یعنی دیکتاتوری سیاه دیگری ، منتها از نوع مذهبی - م) به همین دلیل و با حمل همین تناقض سیاسی ، به کاشانی ، نواب صفوی و فداییان اسلام تمایل پیدا کرد و به پالایش نقطه نظرهای تند روانه ی خود پرداخت . باقر معین بیوگرافی نویسنده خمینی می نویسد:

« موضع سیاسی خود خمینی ، در این دوران جانی میان نهاد روحانیت و فدائیان اسلام بود » خمینی از آیت الله بروجردی محافظه کار حمایت می کرد ، اما :

« به شدت با سکولاریسم مخالف بود و حکومت مطلق اسلامی و فعالیت برای ایجاد چنین حکومتی را قبول داشت . به بیان دیگر ، احتمالا پس از ملاقاتی که با نواب صفوی داشت ، جذب عقاید فدائیان اسلام شده بود که به گفته ی آخرین بیهو ی او ، اغلب به خانه ی خمینی می رفت. » (48)

کاشانی ، الگو و سازنده ی خمینی بود .



- 36 . آژانس اطلاعات مرکزی (سی آی ا) ، « چشم انداز بقای رژیم مصدق در ایران ، » چهارده اکتبر 1952 ، ص 2 .
- 37 . وزارت امور خارجه ایالات متحده ، « گفت و گوی س.س. فینچ با دکتر سپهبدی ، » دهم دسامبر 1952 .
- 38 . دوریل ، ص. 566 .
- 39 . همان ماخذ ، ص. 565 . کتاب دوریل جزئیات گسترده ای از عملیات انگلیسی - آمریکایی در 1953 (1332) ، از جمله حمایت از اسلامیت ها را به دست می دهد . جزئیات باز هم بیشتری را در کتاب سیاست خارجی کاسیوروسکی ، بخصوص در صفحه های 61 تا 79 می توان یافت . هم چون این نگاه کنید به کتاب « کودتای 1953 در ایران ، » در نشریه . بین المللی مطالعات خاورمیانه ، شماره 19 (1987) نوشته کاسیوروسکی .
- 40 . جان والر ، مصاحبه با مولف ، فوریه 2004 .
- 41 . دوریل ، ص. 585 .
- 42 . والر ، مصاحبه .
- 43 . دوریل ، ص. 592 .
- 44 . همان ماخذ .
- 45 . همان ماخذ ، صفحه های 592 و 593 .
- 46 . هویدا ، مصاحبه .
- 47 . اطلاعات در مورد سالهای اولیه زندگی سیاسی خمینی ، عمدتاً از بیوگرافی آیت الله ، به قلم باقر معین استخراج شده است ، خمینی : زندگی آیت الله . ، Thomas Dunne Books ، 1999 (St . Martin,s Press) ، نیویورک .
- 48 . معین ، ص. 60 .
- 49 . همان ماخذ ، صفحه های 63 و 64 .

در سال های 1963 و 1964 در صحنه ظاهر شد و بنای مخالفت با شاه را گذاشت .

در این معرکه ، ایالات متحده ، همه چیز را درباره اسلام ایران به بوته ی فراموشی سپرد . شاه را به ایران بازگرداند و احساس امنیت کرد . واشنگتن توسط شرکت های بزرگ نفتی خود ، بر صنعت نفت ایران مسلط شده بود و با همه ی توان برای ساختن ارتش ، نیروی پلیس و سازمان امنیت مخوف شاه (ساواک) ، به او کمک کرد و علیرغم کمک بعضی روحانیون در برانداختن مصدق ، امپراتوری شاه کمترین تمایلی به تقسیم قدرت با جریان هائی مثل لیبرال ها ، بازرگانان ، یا روحانیون از خود نشان نداد . بنابراین ، اسلامیت ها بیخ گوش او رشد کردند و قدرتی به هم رساندند و ناگهان زیر آتش را زدند .

داستان اسلام سیاسی و جوانه زدن اتحادش با ایالات متحده ، حالا دیگر به سمت جهان عرب چرخیده بود . جمال عبدالناصر که فاتح جنگ 1956 کانال سونز بود ، رویارویی سختی را در جنگ سرد با نظریه پردازان دولت آیزنهاور، نمایندگی می کرد. اخوان المسلمین مصر در هم شکسته بود و ناچار شده بود به تبعید برود . برای متوقف کردن ناصر ، و برای حمایت از نیروهای ضد کمونیست و ضد ناسیونالیست در سراسر جهان عرب ، ایالات متحده به عربستان سعودی رو کرد .

عنوان بعدی

5 - سلطان اسلام

افغانستان اولوس جبهه سی
Afghanistan people's front



جبهه مردم افغانستان "جما"
د افغانستان ولس جبهه



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"